

## متد تحلیل از مبارزات ضد دیکتاتوری (۲)

بخش پایانی  
احمد فارسی

### مدخل

باید توضیح دهیم که در اینجا نمی خواهیم تحلیلهای خود را از وقایع تکرار کنیم. بلکه، می خواهیم با آوردن دو نمونه ای که باعث ایجاد مباحث نظری در سطح جنبش کمونیستی گشته است، شیوه دستیابی خود را به آن مواضع تحلیلی توضیح داده تا متدولوژی خود را در معرض نقد و گفتگو ی سایرین قرار دهیم. البته از آنجاییکه برای اثبات استفاده ما از این روش نیاز به مستنداتی بود که بعضاً می بایست بصورت کامل و طولانی ارائه می گشتند، برای قطع نشدن زنجیره کلام، آنها را در بخش "یادداشت ها" در پایان مطلب قرار دادیم.

### در مورد "شرایط انقلابی"

در روز ۲۳ ام خرداد ماه ۱۳۸۸، بصورت ناگهانی، با اعتراضات مردمی که بر خلاف دستورالعمل های رهبری اصلاح طلبان، که تا روز گذشته اش، ۲۲ ام خرداد، از آن تبعیت می کردند، روبرو شدیم. تصاویری فوری ای که از این پدیده در ذهن کمونیست ها بوجود آمد، بر اساس پیشفرض های ایشان گوناگون بود. برخی، آن را ادامه ی ساده تبلیغات خیابانی کاندیداهای اصلاح طلب تصور کردند. برخی دیگر آن را نتیجه برنامه ریزی شده همین رهبران اصلاح طلب در پیش بینی از "تقلب انتخاباتی" و راه اندازی "انقلاب رنگین" پنداشتند. برخی دیگر حضور پرشور جوانان در خیابان ها را، حتی در روزهای تبلیغات انتخاباتی، صرفی طرح شعار "مرگ بر دیکتاتور" انقلابی خواندند. اما ما (کارگران کمونیست ایران) به رغم اشتراک در داشتن پیشفرض مخصوص به خود و نتیجتاً، تصورات نشأت گرفته از آنها، آگاه بودیم که با پدیده ای عینی روبرو گشته ایم که به علت گستردگی اش، از لحظات مجزا، اما در هم تنیده و پیچیده تشکیل یافته که به علت زمینه های عینی ظهور و شتاب تکاملی اش، شاهد تکوین لحظات اجزایش خواهیم بود. ما می دانستیم که چنین پدیده در حال تکوین، روندهای مرکب و پیچیده ای را دنبال خواهد کرد. اجزائی از آن به سرعت شکل گرفته و با همان سرعت نیز ناپدید می شوند. اجزاء دیگری رشد بطئی داشته که باز هم عمر کوتاهی خواهند داشت. اجزاء دیگرش، با هر سرعتی در تولد و رشدشان ماندگار خواهند بود. برخی از این لحظات بی تأثیر و یا کم اثر و دیگر لحظات موثر و بصورت تعیین کننده نقش آفرینی خواهند کرد. خلاصه مطلب اینکه، در چنین حالاتی ما نمی توانیم و نباید در بدو شناسایی از این لحظات نتایج کلی و عمومی بگیریم. بلکه، تنها می بایست در جزء جزء آن دقت کرده و تأثیرپذیری و تأثیر گذاری شان بر دیگر اجزاء را دنبال کنیم. ما آگاه بودیم که پیشبرد چنین کاوشی نمی تواند از دور و بدون در آمیختن با سوژه صورت پذیرد. خوشبختانه، رفقای را (ندای سرخ) در کنه این سوژه و آمیخته در اجزایش داشتیم تا جزئیات روند تکاملی اش را از لحظات آغازین به دقت و مستقلاً دنبال کنیم. هنگامیکه در مقابل تند پیچ اجتماعی قرار می گیریم که باید با تحقیق و تدقیق در تحلیل از آن همراه شدن مان جلوگیری کنیم باید در نظر داشته باشیم که کلیه ی باورها و تجریبات تا کنونی ما در شکل "پیشفرض ها" در کنار شکل ظاهری و تصورمان از وقایع حاضرند. حتی اگر به آنچه که اکنون بمتناهی "پیشفرض" در ذهن خود داریم با تفکر و تحقیق جمعی، و با طی کردن پروسه شناختی پیشین بدست آورده باشیم، باز هم این باورها زمینه ی ذهنی ای هستند که "تصور مجرد" از موضوع جدید بر بستر آنها شکل می گیرد. مثلاً اختلافات درون حکومتی ای که در دوران انتخابات دهم ریاست جمهوری عمق خود را ظاهر ساختند، بر بستر باور ما از نظام تولیدی و در نتیجه ساختار طبقاتی متناسب با آن، برای ما بمتناهی ی "رقابت جناح های بورژوازی" برای کسب موقعیت های ممتاز سیاسی و مالی ظاهر میشوند. گو اینکه تمامی این ذهنیت، نمایی از شرایط حقیقی مبارزه طبقاتی و نظام تولیدی است، اما فقط نسبیستی از آن می باشد. بنابراین، برای کشف و نزدیکتر شدن به حقیقت مادی از طریق متدولوژی علمی، ما باید مجموعه ی این باورها را در مقام دوم اهمیت قرار دهیم و به نفع تحلیل مشخص از شرایط مشخص حاضر به شکاندنشان باشیم. در اینجا منظور من این است که، گو اینکه ذهنیت پیشین ما از حقیقت، در نسبت خود واقعی است و در ذهن و روند تفکر و شناخت ما با موضوع جدید (تصور جدید) در هم تنیده شده اند، اما هنگامیکه ما به نفع علم وارد شناخت از جزئیات مشخص می شویم، نباید بگذاریم که این درک کلی، قبل از تجربه مشخص، نتیجه ی تحقیق مان را تعیین کند. این مشخصات واقعی نیستند که باید خود را در چارچوب شعور ما جای دهند، بلکه برعکس، این درک نسبی ما از حقیقت است که باید در صورت عدم تطبیق با واقعیات مشخص خود را اصلاح کرده و ما را به حقیقت عینی نزدیکتر سازد. انسان آموزش نیافته و یا معرض تنها به مشخصاتی توجه می کند که تأیید کننده ی نظرات پیشین اش باشند. اما یک ماتریالیست خواهان نزدیکتر شدن به حقیقت مادی است، حتی اگر به نفی درک پیشین اش ختم شود. و یا حتی اگر در نظام فکری اش ایجاد ناهمگونی و نا زیبایی کند. با آغاز مبارزات ضد دیکتاتوری، برای ما روشن بود که در حال مشاهده ی پدیده های در

کارگران کمونیست ایران



کابینه سوسیال انقلاب

شماره سی و چهارم، سال دوم، ۱۶ تیر ماه ۱۳۸۹

### سرمقاله:

متد تحلیل از مبارزات ضد دیکتاتوری

(بخش پایانی) - احمد فارسی

\* آشنایی با گرایش کمونیست

انترناسیونالیستی ICT

۱. نامه به رفقای کارگران کمونیست ایران:

تفاوت بین "گرایش کمونیست انترناسیونالیست"

ICT و "جریان کمونیست بین الملل" ICC،

۲. بحران جهانی سرمایه داری! برای مقاومت

باید سازماندهی کنیم

۳. حمله جهانی سرمایه داری، پاسخ بین

المللی می طلبد

۴. یونان - نظری بر یک تلاش و یک تجربه

۵. افغانستان - گورستان بلند پروازیهای

امپریالیستی

### \* دیگر مطالب

استراتژی و تاکتیک های مبارزه طبقاتی کارل

مارکس و فردریش انگلس ترجمه م. مینایی

دیکتاتوری پرولتاریا-ماکسمیلیان روبل، منبع:

لوموند، ترجمه از م.ا.

آیا راهی برای خروج از بحران وجود دارد؟

قسمت اول - "جریان کمونیست بین الملل" ICC،

ترجمه از سارا - م

سرمایه داری: یک قصه عشق

رفیق فقید جری گروین - جریان کمونیست بین

الملل ترجمه از: سارا - م

ویکی پالاز جاسوس نیست! به دفاع از او

برخیزیم... منبع: ایرل گیلمن، م. مینایی

توضیح در مورد ترجمه "بی اعتنایی به سیاست"

از کارل مارکس

حال تکوین می باشیم. درست است که بر مبنای درک پیشین مان در انتظار شرایط انقلابی بسر می بردیم (۱) اما نگذاشتیم این پیشفرض قبل از اثبات مشخص و تکوین عینی چنین شرایطی ما را گمراه کند. به یاد داریم که یکروز به برگزاری انتخابات مانده، رفیقی از یک جمع کارگری، تحت تأثیر شعارهایی که جوانان و دانشجویان در تظاهرات می دادند به هیجان آمده و این تحرکات خیابانی را "انقلابی" ارزیابی کرده بود. در آن روز ما نامه ای به این جمع نوشته و به ایشان توضیح دادیم، از آنجاییکه این تظاهرات ها و شعارها را ستاد انتخاباتی کاندیداهای اصلاح طلب برای جذب حمایت و آرای مخالفین نظام و تحریم کنندگان احتمالی سازماندهی کرده اند، صرف تظاهرات های خیابانی با شعار "مرگ بر دیکتاتور" نمی توان آنان را بعنوان "تحرکات انقلابی" شناخت". (۲) پس در آن مقطع، گو اینکه ما وقوع تکوین عنقریب شرایط انقلابی را پیش بینی کرده بودیم، اما، در مشاهدات خود هنوز این شرایط را تکوین یافته نمی دیدیم. بنابراین، حکمی که صادر کردیم این بود که: این تحرکات مشخص ماهیتاً اصلاح طلبانه اند.

اما، یکروز پس از اعلام نتایج انتخابات و آغاز تظاهرات های خیابانی جوانان و دانشجویان، از آنجا که در پروسه تکوین آن فرار داشتیم و استقلال عمل تعدادی از این هسته ها را به عینه می دیدیم، و همچنین، در کنار عناصر ستادهای انتخاباتی و انجمن های اسلامی که دانشجویان و جوانان معترض را به بازگشتن به محوطه دانشگاه و یا اعتکاف در مساجد دعوت می کردند، حضور داشتیم، بعلاوه، مصاحبه ی مطبوعاتی شب گذشته ی موسوی و توصیه ی او به عدم اتخاذ راهکارهای خیابانی شنیده بودیم، این واقعیات را در گزارشات خود اعلام داشته و اقدام این جوانان را "انقلابی" خواندیم. اما از حکم عام "ایجاد شرایط انقلابی" خودداری کردیم. چرا؟ چون هنوز پدیدار نگشته و شکل نگرفته بود. **بلکه واقعه ای در حال تکوین بود.** ما اصلاً نمی دانستیم که در روزهای بعدی چه خواهد شد و شاید هم حدس می زدیم که این اقدامات، همچون ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و یا ۲۲ خرداد ۱۳۸۲، مقطعی بوده و حاصل روحیه انقلابی چند هزار جوان هیجانزده باشد. بنابراین فقط به گزارش وقایع بسنده کردیم. (۳) اما، با مشاهده ی جمعیت چند میلیونی تظاهرات ۲۵ خرداد، متوجه شدیم که این تحرکات دیگر بر دوش چند هزار جوان و دانشجو قرار ندارد و ما شاهد یک جنبش اجتماعی می باشیم. در گزارش آن روز نوشتیم که:

«تظاهرات دوشنبه عصر، بر خلاف انتظار شرکت کنندگان، به سرعت از ده ها هزار نفر به صدها هزار و طبق گزارشاتی به بیش از یک میلیون رسید. چنین تجمعی از مردم تنها در زمان جشن های سالگرد انقلاب به فرمان حکومتی و تبلیغات گسترده رسانه های داخلی صورت می پذیرفت. در صورتیکه تجمع دوشنبه عصر علیرغم عدم دریافت مجوز و تهدیدهای برخورد خشونت آمیز نیروهای سرکوبگر از طرف وزارت کشور، و سر در گمی بوجود آمده از پیامهای متناقض موسوی، بدون هیچ تبلیغات رسانه ای شکل گرفت. ویژه گی این تجمع شرکت کلیه گروه های سنی و شغلی مردمی بود که مسئولیت خطیر روشن نگاه داشتن موج اعتراضات را از روی دوش دانشجویان و جوانان برداشت و تداوم این مبارزات را تضمین کرد.

اینکه چنین تجمعی به چه شکل از اشکال سازماندهی مردمی بیانجامد، هنوز معلوم نیست و باید منتظر شد و دید، اما شرکت مردم در چنین تجمعی، و احساس قدرت مردمی ساطع از آن، ذخیره ی انرژی اعتراضی مورد نیاز استمرارش را بدان بخشید. مردمی که در آن جمع، قدرت جمعی خود را احساس کرده اند را دیگر نمی توان به فضای تنگ خود سانسوری و ترس از چند مامور برگرداند.» (۴)

اما باز هم از دادن حکم عام "شرایط انقلابی" خودداری کردیم، و خود را به توضیح تأثیرات متقابل جریان های درگیر، لحظات نزدیکی و دوری ایشان از هم محدود ساختیم. لیکن در صحبت ها و تحلیلهای درونی و خصوصی خود حدس می زدیم که جناح کودتا به سرکوب مسلحانه روی خواهد آورد و روحیه مردم نیز در شرایط عقب نشینی قرار ندارد. اما اینها فقط "حدس" بودند و اعتبار زیادی برای اعلام عمومی نداشتند. تا اینکه در روز ۳۰ ام خرداد با رود رویی قهرآمیز مردم و حکومت روبرو گشتیم. تنها در آن مقطع بود که "شرایط انقلابی" بصورت کامل آن تکوین یافته دیدیم و وجود آن را در سطح عمومی اعلام کردیم. (۵)

بسیاری از دوستان خارج از کشور با نقل قول آوردن از لنین به بحث های نظری روی آوردند که "آیا این شرایط با تعریف کلاسیک از "شرایط انقلابی" (مو به مو) خوانایی دارد؟ یا نه؟" اما ما وقت آن را نداشتیم که به اینگونه "تعاریف" و نزاع بر سر "فرمول" اهمیتی دهیم. مردم، در عمل، تا پس از ۱۸ تیر ۱۳۸۸ مشغول جنگ خیابانی بودند و ما و رفقایمان (ندای سرخ) نیز در کنار ایشان مشغول مبارزه مستقیم با دیکتاتوری (در شکل خیابانی و رسانه ای) بودیم و در همان زمان تشنگی مردم را به دانستن چگونگی پیشبرد مبارزه تا سرنگونی حکومت اسلامی و الئرناتیوهای حکومتی با طرح اهداف حداکثری و توضیح شکل جمهوری شورایی سیراب می کردیم. نمی دانیم در آن چند هفته آقای شباهنگ راد، نویسنده محترم "بازنگری و مروری بر مواضع ی اپوزیسیون به اعتراضات اخیر" (۶) در چه شرایطی به سر می بردند، اما شرایط ما کاملاً انقلابی بود و هر چه از آن دوران دورتر می شویم، حقیقت آن بر ما و دیگران واضح تر می گردد.

## درباره قشربندی اپوزیسیون بورژوازی

در مورد قشربندی اپوزیسیون بورژوازی نیز ما دارای پیشفرض هایی بودیم که آمیخته با تصویر واقعه ی مشخصی بود که جرقه آغازین این مبارزات (تقلب در انتخابات) محسوب می شد. (۷) اما، این آگاهی پیشین می بایست صحت خود را در برخوردهای مشخص نیروهای اپوزیسیون سیاسی طبقه حاکمه با جناح کودتاچی و یکدیگر و مردم نشان می داد. پس، ما در تحلیل های مشخص خود آمادگی و حساسیت لازم برای شناخت چنین گرایشاتی را داشتیم، بدون آنکه در صورت نبودش بخواهیم واقعیات را به نفع این پیشفرض ها تحریف کنیم. اگر واقعیات مشخص نافی پیشفرض ما از این قشربندی می شد و قشربندی از نوع دیگری را نشان می داد، مطمئناً، ما جهت نزدیکی به حقیقت عینی، پیشفرض خود را به نفع واقفیت می شکانیم. چراکه، پیشفرض ما در زمان خودش می توانست صحیح بوده باشد، اما در این تند پیچ تاریخی دچار تحول اساسی شود. مسلماً ما بر ترکیبی که دیگر معتبر نبود اصرار نمی ورزیدیم تا خود و دیگران را گمراه کرده و نهایتاً بی اعتبار سازیم.

دیدیم که در طی مبارزات انتخاباتی، کلیه جناح های اپوزیسیون بورژوازی، از هاشمی تا داریوش همایون حزب مشروطه، پشت جناح اصلاح طلب (موسوی و یا کروبی) متحد گشتند و مسلماً، پس از کودتا، همگی در مخالفت با کودتاچیان مشترک گشتند. اما، در طول مبارزات مردمی، ما شاهد رفتار و تاکتیک های متنوعی از گروه ها و رهبران متفاوت شدیم. مثلاً، در آغاز مبارزات مردمی، جناح های هاشمی و خاتمی همراه با موسوی و کروبی، خواهان توقف فوری مبارزات خیابانی شدند. در صورتیکه، برخی از جناح های خارج از کشور که قبلاً به دنبال سیاست تغییر رژیم بودند، به ادامه تحرکات مردمی اصرار می ورزیدند. بیاد داریم که کوشش سازگارا برای تبدیل کردن "صدای آمریکا" به ستاد رهبری تظاهرات مردمی، به اخراج او از آن سازمان انجامید. او در عوض به اینترنت و پیام های صوتی روی آورد که در آنها مردم را به تظاهرات ها فرا خوانده و تاکتیک های خیابانی "عدم خشونت" را تبلیغ می کرد. گو اینکه او در حرف، موسوی را رهبر "جنبش سبز" می نامید، اما دقیقاً زمانیکه موسوی مردم را از تظاهرات های خیابانی منع می کرد و به ایشان هشدار می داد که "به دام آشوب طلبان نیافتید"، و حزب مشارکت به تبعیت از او جلسات "اعتکاف در مساجد" را سازمان می داد، سازگارا و تنی چند از لیبرال های خارج از کشور به آتش تظاهرات های خیابانی می دمیدند. پس، در اینجا ما شاهد بودیم که جناحی از این اپوزیسیون

بورژوازی (چپ و راست) در تبلیغات و عمل، خود را از دیگران متمایز می ساختند. منطقی هم بود. چرا که بخشی از جناح های بورژوازی به اندازه ای از مراکز قدرت و ثروت دور بودند که با هیچ ترکیبی از هیئت حاکمه کنونی نمی توانستند به اهداف خود دست یابند. این واقعیت با پیشفرض های ما نیز سازگاری داشت. یعنی، همان عناصر و جناح هایی که در گذشته خواهان "تغییر رژیم" و ایجاد "انقلابات رنگین و مخملی" بودند، اینک در زیر "چادر سبز" موسوی، و علیرغم راهکارهای او، همان تاکتیک را ادامه می دادند. اختلافات این دو جناح در مقاطعی علنی و رسانه ای می گشت. مثلاً، حمله ی مستقیم عیسی سحرخیز به سازگارا در مصاحبه هایش با "صدای آمریکا" و "بی بی سی" و ... که ادعای "سبز بودن" و "موسوی ای بودن" سازگارا را رد می کرد.

همچنین، در مقاطع دیگری شاهد تفاوت تاکتیک هاشمی و خاتمی با موسوی و کروبی بودیم. بخصوص پس از نماز جمعه ی هاشمی که زمینه ی سازش او با "رهبری" را آماده ساخت. و مصاحبه ی هاشمی که در بحبوحه ی جو ضد خاмене ای تظاهر کنندگان، "جامه رهبری" را برانده قامت خاмене ای" اعلام داشت. بعلاوه ی اختلافی علنی کروبی و خاتمی در مورد پیشنهاد "فراندوم" تأیید یا عدم تأیید انتخابات، نشان داد که بخشی از اپوزیسیون لیبرال آمادگی سازش با بهای نازل تری از دیگران دارند. که باز هم منطقی است، چرا که آنها بیش از دیگران به مراکز قدرت و ثروت نزدیک بودند و بیش از دیگران از ادامه ی دخالت مستقیم مردم در سیاست متضرر می گردیدند. طرح تاکتیکی "جنبش رنگین کمان"، (۸) با اینکه تنها از سوی دو گروه بسیار کم تعداد و کم اثر (ندای سرخ و تأیید غیر رسمی بعضی از هواداران چریک های فدایی خلق) برای ایجاد مانع از تمرکز رهبری مبارزات مردمی زیر چتر "راه سبز امید" و "قانون اساسی" مطرح گشت، به علت صحت چنین تحلیلی از قشر بندی اپوزیسیون بورژوازی و درجه نازل توهم توده ای نسبت به ایشان، به ثمر نشست و رهبری لیبرال های میانه (موسوی و کروبی) را برای توجیه عملکرد انحصارگرایانه شان به دست و پا انداخت. (۹) به جرأت می توان تغییر لحن موسوی در پیام یازدهم اش را به علت موج اعتراضات و اختلافاتی که درون "جنبش سبز" بواسطه همین تاکتیک تبلیغاتی بوجود آمده بود، نسبت داد. از طرح این تاکتیک، تا زمان عیان شدن شکاف های عمیق درونی "جنبش سبز" و طرح گسترده ی شعار "جمهوری ایرانی" بیش از چند هفته بطول نینجامید.

در اینجا ما نمی خواهیم وارد بحث های نظری نامربوط به موضوع مقاله شویم، اما، اینکه در طول یکسال مبارزه ضد دیکتاتوری، هیچ جریان و نماینده ای از "بورژوازی انقلابی" نیافتیم، مثالی از عدم تطبیق تئوری "دمکراسی نوین" با واقعیات مشخص است که بنظر ما گروه های مانوئیست باید بدان پاسخ دهند. البته، اکنون که یکسال از آغاز وقایع می گذرد، ما خود را آماده ی ارائه ی نظرات و احکام عمومی تر می بینیم که همین نکته یکی از آنهاست و در آینده ای نزدیک به ارائه آن خواهیم پرداخت.



امیدواریم توانسته باشیم با آوردن مثالهای بالا توجه کمونیست های جوان را به اهمیت و ضرورت تسلط بر متدلوژی ماتریالیسم دیالکتیک و اصول سوسیالیسم علمی جلب کرده باشیم. ما به این جوانان توصیه می کنیم تا از فرجه ای که در نتیجه افت مقطعی مبارزات انقلابی ضد دیکتاتوری بوجود آمده بیشترین کوشش خود را در یادگیری جمعی و فردی این اصول به کار گیرند. همانطور که در نامه ی مارکس و انگلس به حزب کمونیست آلمان آمده است: (ترجمه متن کامل آن را در همین شماره بخوانید)

«اینها (روشنفکران - احمد) به جای این که نخست علم جدید (سوسیالیسم علمی) را کاملاً بیاموزند، با اتکا به دیدگاه من در آوردی خود، بی هیچ تردیدی در یافته های علمی شخصی خویش با فضل فروشی مدعی تدریس آن می شوند. از این رو در میان آنها، تقریباً به تعداد افراد، دیدگاه های مختلف وجود دارد؛ اینان به جای روشن کردن مسائل، فقط موجب سردرگمی شدید- خوشبختانه عموماً در میان خودشان- می شوند. حزب میتواند به خوبی خود را از شر عناصر آگاهی بخشی رها کند که در زمره کسانی هستند که نخستین اصل آنان، آموزش چیزی است که خود نیاموخته اند.

دیگر اینکه، وقتی چنین افرادی از طبقات دیگر به جنبش پرولتری میپیوندند، باید نخستین شرط ورود این باشد که مبدا آنها رسوبات آثار پیش داوربهای بورژوازی، خرده بورژوازی و غیره را به همراه آورده باشند، آنها باید به طور قطعی و تغییر ناپذیر در دیدگاه های پرولتاریائی آسیمیله شده باشند.» (۱۰)

در پایان آرزو می کنیم که یک یک شما از آندسته از رهبران کمونیستی شوید که پرولتاریا به شما نیازمند است. به آقای شباهنگ راد نیز این امیدواری را می دهیم که برای بازسازی و فراگیری سوسیالیسم علمی هرگز دیر نیست.

احمد فارسی

تیرماه ۱۳۸۹

یادداشت:

### (۱) منشور پیشنهادی برای وحدت کمونیست های ایران :

با در نظر گرفتن شرایط جهانی و تلاش سرمایه داری بومی برای ادغام در سرمایه جهانی، فشار مضاعفی بر کارگران وارد آمده و با پیروی از سیاست های نولیبرالیستی جهان، از طریق خصوصی سازی و سیاست درهای باز اقتصادی، باعث ورشکستگی رشته های مختلف تولیدی و نتیجتاً بیکاری و فقر گسترده تر اجتماعی گشته است. چنین شرایطی باعث وخامت بحران های اقتصادی و اجتماعی گشته، بطوری که دیگر قابل تحمل نبوده و مدتی است که مبارزات اجتماعی رو به اعتلا گذاشته و می رود تا در تداوم خود شرایط انقلابی را به جامعه تحمیل کند. الف- طبقه کارگر ایران نه تنها از چنین شرایطی واهمه نداشته، بلکه به استقبال چنین اوضاعی رفته و از این فرصت برای سرنگونی و انهدام ماشین حکومتی بورژوازی و استقرار حکومت دیکتاتوری پرولتری به شکل دموکراسی مستقیم شوراها استفاده می کند. حکومت شوراها تنها شکلی از حاکمیت بشری در جامعه ی طبقاتی می باشد که می تواند کلیه امتیازات سیاسی و حقوقی را از بورژوازی سلب کرده و از این طریق راهگشای تغییر کلیدی روابط تبعیض آمیز طبقاتی، جنسیتی، ملیتی و مذهبی باشد.

### (۲) "مبارزات مردم علیه کودتای سپاه و رهبری" - سرمقاله بسوی انقلاب شماره ۲ - ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ :

پوبولیسزم در تحلیل: ... از نیروهای رفرمیست که بگذریم، متأسفانه، بخشی از جمع های انقلابی، در چند روز اخیر، و ارائه تحلیل از وقایع مبارزه مردمی علیه کودتای سپاه و رهبری، نشان داده اند که هنوز گرفتار دیدگاه پوبولیستی (تمام خلقی) حاکم بر سازمان های چپ هستند. در گرفتاری به چنین دیدگاهی است که جمعی از کارگران صنایع خودروسازی ما که همواره دارای وسعت نظر و عمق بیشتری نسبت به دیگر گروه های فعال در جنبش کارگری بوده اند، حرکت جوانان و دانشجویان در این چند روز را «انقلابی» دانسته و بدینصورت خود را از تحلیل صحیح از دینامیک تحولات سریع این خیزش و مبارزه محروم کرده اند. مثلاً در اعلام موضعی، ایشان حرکت دسته جات جوانان و دانشجویان در سطح خیابان های قبل از روز انتخابات را، با استناد به شعارهای ضد دیکتاتوری ایشان، «انقلابی» فرض کرده و این نکته که

چنین تحرکاتی از طرف ستاد کاندیداهای اصلاح طلب برای جمع آوری آرا به نفع کاندیدای مورد نظرشان برنامه ریزی و پیاده می شد را در نظر نگرفته اند. اما واقعیت اینست که چند بار در طول مبارزات، جنبش مردمی علیه کودتا، سمت و سوی انقلابی به خود گرفت که با هوشیاری و تمهیدات رهبران اصلاح طلب، مهار گشت و به کانال لیبرالیسم بازگشت.

**(۳) همانجا:** این جوانان محلات و دانشجویان دانشگاه تهران و شریف بودند که تاب تحمل این تجاوز را نیافته و با «کودتا» خواندن این اقدام ها، علیرغم توصیه های موسوی و ستادهای محلی اش، به خیابان ها سرازیر شدند. این اقدام در منشاء خود انقلابی بود. چرا که از کانال های توصیه ی رهبران اصلاح طلب و لیبرال های ستادهای انتخاباتی خارج گشته و بصورت خودجوش در چندین منطقه پایتخت شکل گرفت. بازداشت رهبران اصلاح طلب توسط نیروهای امنیتی نیز ثابت کرد که هیچیک از این حضرات در راه اندازی این اعتراضات نقشی نداشته اند. به همین دلیل نیز اکثریت قریب به اتفاق ایشان را پس از ساعاتی بازداشت و گرفتن قول همکاری در به آرامش کشاندن اعتراضات مردمی آزاد کردند. این دسته های چند نفره بودند که در مسیر به سرعت جذب نیرو کرده و به دسته های چند ده نفره و سپس چند صد نفره و آنگاه در میدان هایی چون ونک، فاطمی و هفت حوض به هزاران نفره رسیدند. و این دانشجویان بودند که شعار «مرگ بر دیکتاتور» را به شعار مرکزی تبدیل کرده و عملاً رهبری تظاهرات ها را به دست گرفتند. ... اما جوانان گردانندگان ستاد انتخاباتی به رهبران و کاندیداهای خود گزارش می دادند که مردم از ایشان عبور کرده اند و اگر با خواسته های مردمی همراه نشوند، عاقبت محمد خاتمی را خواهند داشت که در سال های دوره ی دوم ریاست جمهوری اش با بی مهری و نفرت مردم روبرو گشته بود. پس رهبران اصلاح طلب، تصمیم به همراهی با مردم گرفته و گردانندگان ستادهای خود را بر آن داشتند که با پیوستن و جهت دادن تظاهر کنندگان به تجمع در مقابل ستاد مرکزی موسوی و روزنامه اعتماد ملی، سعی در گرفتن رهبری این جریانات کرده و بدینوسیله کنترل اوضاع را به رهبران اصلاح طلب حکومتی بازگردانند. **در اینجا بود که رفته رفته، اقدام انقلابی و مستقیم مردمی، دوباره به کنترل و در جهت منافع اصلاح طلبان جریان یافت.** بغیر از دانشگاه تهران و کوی دانشگاه که بر خلاف توصیه گردانندگان اصلاح طلب حکومتی تجمع کرده و شعارهایشان تا سطح «مرگ بر خامنه ای» بالا رفت، تا صبح دوشنبه ۲۵ ام خرداد، دسته جات جوانان و دانشجویان زیر رهبری این جریانات عمل کردند و فقط هنگامیکه شب به محله های خود باز می گشتند، با روشن کردن آتش و جنگ و گریز با نیروهای بسیج و انتظامی، انرژی اعتراضی خود را مستقلانه به کار می انداختند، اما محتوای این مبارزات تداوم همان شعارها و خواسته ها بود. بطور مثال، نیروهای اصلاح طلب به ایشان گفته بودند که با سر دادن شعار «الله اکبر» می توانند از سرکوب حکومتیان در امان بوده و به عنوان «مخالفان نظام» شناخته نشوند. ایشان نیز در زد و خورد های خیابانی و جنگ و گریز، در میان شعارهای خود، این شعار را نیز سر می دادند.

#### باز هم سازش، باز هم خیانت:

برای درک بهتر از چگونگی تأثیرگذاری متقابل میان نیروهای درگیر، بهتر است جزئیات شکل سازمانی این اعتراضات را در تهران توضیح دهیم. متأسفانه گزارشات دقیقی از چگونگی پیشبرد اعتراضات در شهرستان ها نداریم، پس فقط می توانیم در مورد تهران بگوییم. امیدواریم تا رفقای حاضر در شهرستان ها نیز قدری از فعالیت های میدانی خود کاسته و به جمع بندی نظری تحرکات مردمی و اقدامات خود بپردازند و ما و دیگر فعالان کمونیست را نیز از این تجربیات بی نصیب نگذارند.

همانطور که گفتیم، پایه و بدنه ی اصلی اعتراض مردمی را دسته جات چند نفره و حداکثر چند ده نفره ی جوانان و دانشجویان تشکیل می دادند که رهبری ایشان، نوعی رهبری جمعی و بر مبنای همان روابط همسایگی و همسایگردی و هم خوابگاهی می باشد. اما هنگام تحرکات جمعی و توده های هزاران نفره و سراسری از سلسله مراتب سازمانی اصلاح طلبان تبعیت کرده و عموماً پیروی تصمیمات ایشان می باشند. چنین ساختاری هم توانایی تحرکات مستقل این دستجات، و هم امکان رهبری متمرکز را فراهم آورده است.

در صبح دوشنبه، و در پی دیدار موسوی و خامنه ای و قول رهبری مینا بر رسیدگی به خواسته های کاندیداهای معترض، موسوی پیامی را برای معترضین فرستاد که به علت عدم صدور مجوز و غیرقانونی بودن آن، تظاهرات سراسری عصر آن روز را لغو کرده است. این پیام بر دسته جات محلی و دانشجویی که بعضاً در این جریانات کشته داده بودند گران آمد. خیرهای دقیقی از دانشگاه تهران داریم که دانشجویان بلافاصله با شعار «مرگ بر سازشکار» «نه سازش، نه تسلیم، نبرد با دیکتاتور» و «برادر شهیدم راهت ادامه دارد» مخالفت خود را با چنین تصمیمی اعلام کردند و با تأکید به عدم مشروعیت «قانون کودتاگران» و بیان اینکه ما برای کاندیدای مشخصی نیستیم که مبارزه می کنیم، بلکه مبارزه ما علیه کودتاچیان است، بر برقراری این تظاهرات، علیرغم اعلام موسوی، اصرار ورزیدند. **در این مقطع دوباره جریانات مردمی از کانال های اصلاح طلبان عبور کرده و جهتی انقلابی یافتند.**

اما باز هم اصلاح طلبان برای بازیافتن رهبری و کنترل جریان اعتراضی، مجبور به تسلیم به خواست مردمی و همراه نشان دادن خود با مردم شدند. موسوی و کروبی ساعتی قبل از آغاز تظاهرات اعلام کرد که برای حفظ آرامش شرکت کنندگان، در تجمع شرکت خواهند کرد.

#### (۴) همانجا: تجمع میلیونی، جثی که از چراغ بیرون آمد:

تظاهرات دوشنبه عصر، بر خلاف انتظار شرکت کنندگان، به سرعت از ده ها هزار نفر به صدها هزار و طبق گزارشاتی به بیش از یک میلیون رسید. چنین تجمعی از مردم تنها در زمان جشن های سالگرد انقلاب به فرمان حکومتی و تبلیغات گسترده رسانه های داخلی صورت می پذیرفت. در صورتیکه تجمع دوشنبه عصر علیرغم عدم دریافت مجوز و تهدیدهای برخورد خشونت آمیز نیروهای سرکوبگر از طرف وزارت کشور، و سر در گمی بوجود آمده از پیامهای متناقض موسوی، بدون هیچ تبلیغات رسانه ای شکل گرفت. ویژه گی این تجمع شرکت کلیه گروه های سنی و شغلی مردمی بود که مسئولیت خطیر روشن نگاه داشتن موج اعتراضات را از روی دوش دانشجویان و جوانان برداشت و تداوم این مبارزات را تضمین کرد.

اینکه چنین تجمعی به چه شکل از اشکال سازماندهی مردمی بیانجامد، هنوز معلوم نیست و باید منتظر شد و دید، اما شرکت مردم در چنین تجمعی، و احساس قدرت مردمی ساطع از آن، ذخیره ی انرژی اعتراضی مورد نیاز استمرارش را بدان بخشید. مردمی که در آن جمع، قدرت جمعی خود را احساس کرده اند را دیگر نمی توان به فضای تنگ خود سانسوری و ترس از چند مامور برگرداند.

خبرهای امروز نیز نشاندهنده ی سر ریز شدن این اعتراضات از کانال های مورد نظر و دلخواه اصلاح طلبان حکومتی است. مهندس موسوی، امروز، برای اولین بار پس از آغاز اعتراضات در کانال خیر تلویزیون ایران ظاهر گشت و به مردم اطلاع داد که با درخواست مجوز وی برای تظاهرات امروز مخالفت شده است و از هواداران خود خواست تا در راهپیمایی های خیابانی شرکت نکرده و به دام «اشوبگران» نیافتند. این می تواند نشاندهنده ی پایان ظرفیت اصلاح طلبان حکومتی باشد. بخصوص اینکه شورا ی نگهبان صرفاً با بازشماری آرا موافقت کرده و با درخواست باطل کردن نتایج و تجدید انتخابات مخالفت نموده است. البته این بیانگر پایان ظرفیت لیبرال ها بطور کل نیست، بخصوص با در نظر گرفتن ناتوانی مطلق کمونیست ها و انقلابیون، هنوز هم نیروهای لیبرال رادیکال چپ و راست در صف هستند که تا «تغییر رژیم» ظرفیت همراهی با مردم را دارا می باشند.

با این ترتیب به نظر می رسد که مبارزات مردم تداوم خواهد داشت و جثی که از چراغ بیرون آمده را دیگر نمی توان در فضای محدود استبدادی حبس کرد. به احتمال قوی کودتاچیان به برخوردهای بیشتر نظامی روی خواهند آورد، ولی با انرژی مبارزاتی ایکه احساس می کنیم، ممکن است گردهمایی های چندین هزار نفره ی سراسری قطع شود، اما، آنچنان که هر شب، پس از تجمعات سراسری ما شاهد جنگ و گریزهای محلی هستیم، دسته جات چند ده یا صد نفره ی محلی و پراکنده در تمامی نقاط شهر را به سختی می توان زیر کنترل در آورد.

**(۵) سرمقاله "بسوی انقلاب" شماره ۴ - اول تیر ۱۳۸۸: «مرگ بر جمهوری اسلامی» شعار مرکزی شرایط انقلابی: تحولات دو روز اخیر در جامعه بسیار تعیین کننده بود و هر تردیدی نسبت به سمت و سوی جنبش مردمی را بر طرف ساخت. جنبش مردمی ضد کودتاچیان،**

در آغاز با خواسته ی ابطال انتخابات آغاز شد، اما به سرعت محتوای ضد دیکتاتوری یافت و سراسری گشت. در یک هفته اول، اصلاح طلبان حکومتی و حامیان امپریالیست شان، از طریق تبلیغات وسیع اینترنتی و ماهواره ای، سعی کردند اینگونه به مردم القا نمایند که گویا با حفظ اعتراضاتشان در حدود «انقلابات مخملی»، با سکوت و نوارهای سبز رنگ می توانند به آزادی برسند، اما، با سخنرانی خامنه ای در نماز جمعه و اعتراف به این واقعیت که حکومت دیگر نمی تواند بدون سرکوب مسلمانان، جنبش مردم را مهار و جامعه را کنترل کند، و پاسخ مردم که ایشان هم دیگر نمی توانند این حکومت را تحمل کنند، به سرعت بساط این دروغ را جمع کرد. در درگیری های امروز مردم با نیروهای مسلح دیکتاتوری حکومت اسلامی، بار دیگر این واقعیت برجسته شد که همواره، دیکتاتوری حکومت سرمایه است که رنگ و بوی خون را به انقلاب تحمیل کرده و همواره ایشانند که با درنده خوبی و وحشیگری در مقابل اراده ی مردم مقاومت می کنند ... اینک موضوع مهم این است که بینیم خواسته ها و اراده ی واقعی مردم چیست؟ آیا آنطور که جناح مغلوب سرمایه داری می خواهد نشان دهد، صرفاً خواست مردم ما به ابطال و تجدید انتخابات محدود می شود؟ آیا اینک که هزینه های خونین انقلاب به مردم تحمیل شده و ده ها خانوار در سراسر ایران داغ دیده گشته و کشته داده اند، خواسته های ایشان هنوز هم با ریاست جمهوری موسوی ارضاء می گردد؟ مسلم است که جناح مغلوب سرمایه داران سعی خواهند کرد دوباره روحیه ی انقلابی مردم را مهار کرده و مبارزات ایشان را به کانال ها و جهات مورد علاقه و منافع شان برگرداند و در این راه از حمایت های مادی و معنوی سرمایه جهانی و قدرت تبلیغاتی لایزالش استفاده خواهند برد. اما مردم خود می دانند که اگر به سمت انتخابات فرمایشی روی آوردند و تلاش کردند تا از اختلافات این جناح ها استفاده کنند، برای آن بوده است که برای به دست آوردن حداقل خواسته هایشان هزینه های خونین یک انقلاب را ندهند. اما اینک که دیگر کار از کار گذشته است و ما وارد یک دوران انقلابی گشته ایم و در حال دادن هزینه هایستیم، دلیلی ندارد که خواسته هایمان را محدود کرده و آنها را مسکوت گذاریم. ... اینک ما خواسته هایمان را با نیروی انقلاب مردمی به تمامی جناح های سرمایه داری تحمیل می کنیم. خواسته های ما اینک سرنگونی و برچیدن کامل بساط قدرت جمهوری اسلامی و ساختار ارتجاعی آن و تعیین آزادانه ی حق سرنوشت خویش است. خواسته های دمکراتیک آزادی تشکل و حزب، آزادی قلم و بیان، آزادی اجتماعات و اعتراضات، آزادی مطبوعات و ارتباطات و آزادی کلیه زندانیان سیاسی و ... دیگر خواسته ی میان مدت و درازمدت نبوده، بلکه خواسته های فوری ما را تشکیل می دهد. اینک کارگران ما خواهان تشکیل فوری شوراهای محل مشغله (کارخانه و ...) و مسکونی شان می باشند تا بتوانند مستقیماً در محیط کار و زندگی شان دخالت کرده و تأثیر گذار باشند و جهت تولید را به سمت نیاز جامعه و نه سودآوری سرمایه داران بچرخانند. خواسته های زنان ما الیاء فوری تمامی قوانین تبعیض آمیز در جامعه و محل کار و تضمین کامل حق آزادی پوشاک و حقوق دیگرشان است. مذاهب و قومیت های ما خواهان فوری آزادی زندگی، کار و آموزش بنابر فرهنگ و سنن شان می باشند. در یک کلام، حال که این قدرت و اراده ی مردم است که در تقابلی انقلابی به نیروهای ارتجاعی و سرکوبگر تحمیل می شود، پس نتیجه ی این مبارزات نیز باید رسیدن به خواسته هایمان باشد. نه آنکه دوباره جناح دیگری بر سر کار آید و با بهانه ی امکان نداشتن رسیدن فوری به این خواسته ها، باز هم ما را گرفتار همان شرایط قدیمی و قول های بی اساس «پیشرفت گام به گام» کند. ... حال که امروز، حکومت ارتجاعی اسلامی، انقلاب را به ما تحمیل کرده است، ما نیز تا سرنگونی کامل و قطعی آن از پا ننشسته و خواسته های خود را نه تنها به خامنه ای و احمدی نژاد و شورای نگهبان و خبرگان و دادگاه انقلاب و سپاه و بسیج و ... بلکه به تمامی جناح های سرمایه داری تحمیل خواهیم کرد. **سرنگون باد جمهوری اسلامی، برقرار باد حکومت شوراهای**

(۴) شباهنگ راد از هواداران چریکهای فدایی خلق است که واقعه ی مبارزه مسلحانه چند روشنفکر و چریک در ۱۹ بهمن (سیاهکل) را نقطه ی عطف تاریخی در جنبش انقلابی می داند. عجیب است که چنین مبارزه گسترده و قهرآمیز خیابانی مردمی با ارگان های سرکوب حکومتی را حتی بعنوان "اعتلای جنبش" هم قبول ندارد و ما را به تحریف وقایع محکوم می کند.

### (۷) منشور پیشنهادی برای وحدت کمونیست های ایران :

**تاکتیک:** شرایط ویژه رشد سرمایه داری در ایران و متعاقباً شکل متمرکز و استبداد حکومتی آن باعث گشته تا بخشی از سرمایه داران بویژه سرمایه داران صنعتی و خرده بورژوازی از مراکز ثروت و قدرت دورمانده و به همین علت خواهان تغییر هیئت حاکمه کنونی و جایگزینی آن با الگوی متعادلی از هرم لیبرالی قدرت گردند تا مانع فروپاشی ساختار قدرت سیاسی و تغییرات بنیادین در روابط و مناسبات تولیدی و کلا نظام و شیوه ی تولید سرمایه داری شوند. این بورژوازی لیبرال-رادیکال که نماینده سیاسی بورژوازی دورمانده از قدرت است، بیش از آنکه با حکومت استبدادی خصومت داشته باشد، از اوج مبارزات توده ای و انقلاب کارگران وحشت داشته و سعی دارند که برای گمراهی آنان چهره ای انقلابی گرفته و شعارهای پرولتاریا را با حذف محتوای انقلابی و جایگزینی محتوای سازشکارانه و لیبرالی، در جهت منافع خود به تصرف درآورده و مبارزات ایشان را به کانال های مورد کنترل خود منحرف کند تا از این توانایی مبارزاتی، در جهت چانه زنی با دیگر جناح های طبقه حاکم و سرمایه داری جهانی، برای بدست آوردن سهم بیشتری از حاصل استثمار کارگران و چپاول منابع مردمی، استفاده کنند. نتیجتاً:

الف- تاکتیک کنونی پرولتاریای ایران، افشای عملکرد و طرد هر نوع سیاست سازشکارانه و خط مشی های رفرمیستی-بورژوازی است که نهادها و سازمان های بالقوه انقلابی مردمی را از اهداف و استراتژی کمونیستی طبقه کارگر به جهت منافع بورژوازی و حکومتش سوق می دهند.

ب- این مهم از طریق تبلیغ و ترویج سوسیالیسم علمی و اهداف کوتاه مدت و درازمدت پرولتاریای انقلابی و سازماندهی مبارزات طبقاتی پرولتاریا و جنبش های اجتماعی توسط کمونیست ها و تشکیل هسته های کمونیستی در سراسر جامعه ایران، در مراکز شغلی و محلات سکونت، برای اعمال رهبری حزب طبقه کارگر بر کلیه ی جنبش های اجتماعی و سمت دادن آن ها به تحقق اهداف و شعارهای استراتژیک و هدف نهایی جنبش پرولتری قابل اجرا می باشد.

(۸) پیام پنجم ندای سرخ: «جنبش رنگین کمان» <http://fa.cwiran.com/sorkh/?p=42>

(۹) «تأملی در چیستی جنبش سبز» - عربشاهی- ۲۲ مرداد ۱۳۸۸ - سایت عصر نو

(۱۰) استراتژی و تاکتیک های مبارزه طبقاتی - کارل مارکس و فردریش انگلس - ترجمه م. مینایی (در همین شماره "بسوی انقلاب" بخوانید)

**جمهوری شورایی تنها شکل حکومت کارگری است**

## استراتژی و تاکتیک های مبارزه طبقاتی

- کارل مارکس و فردریش انگلس  
م. مینایی



نامه شخصی از جانب مارکس و انگلس به رهبران سوسیال دمکراتیک آلمان—بیل، لیکنشت، فریتشه، قیسر،

### هسنکلور، براکه

این نامه اساساً در پاسخ به مقاله "نگاهی به گذشته جنبش سوسیالیستی در آلمان" نوشته کارل هوخبرگ، ادوارد برنشتین، و کارل آگوست شرام در اگوست ۱۸۷۹ نوشته شده است. مقاله به نحوه تبدیل پلاتفرم انقلابی حزب سوسیال-دمکراتیک آلمان به اصلاح طلبی اختصاص یافته است. پیوستن افرادی از طبقه حاکم به پرولتاریا و تامین آن با عناصر تحصیل کرده، امری جا افتاده و عاملی گریز ناپذیر در مسیر توسعه است. ما این مسئله را قبلاً در مانیفست به روشنی بیان کرده ایم اما با این حال لازم است در این مقام دو مورد را متذکر شویم:

نخست، برای اینکه این افراد برای جنبش پرولتری مفید واقع شوند باید همراه خود عناصر حقیقتاً آگاهی بخش را بیاورند. این امر متناسفانه در مورد اکثریت عظیم بورژوازی نو ایمان آلمان صادق نیست. نه نشریه تسوکنت Zukunft (دو هفته نامه برلین) و نه نوگسلشافت Neue Gesellschaft (مجله ماهنامه زوریخ) گامی در جهت پیشبرد جنبش برداشته اند. در واقع آنها، بطور عملی و نظری، ناکارآ هستند. برعکس، در نتیجه پروسه ی تجزیه ای که فلسفه امروزی آلمان گرفتار آن شده است، تلاشهایی صورت می گیرد تا تفکرات سطحی سوسیالیستی با دیدگاههای این آقایان، یکی از دیگری گیج تر، که با خود از دانشگاهها و یا جاهای دیگر به همراه آورده اند همگون شود. اینجا به جای این که نخست علم جدید (سوسیالیسم علمی) را کاملاً بیاموزند، با اتکا به دیدگاه من در آوردی خود، بی هیچ تردیدی در یافته های علمی شخصی خویش با فضل فروشی مدعی تدریس آن می شوند. از این رو در میان آنها، تقریباً به تعداد افراد، دیدگاه های مختلف وجود دارد؛ اینان به جای روشن کردن مسائل، فقط موجب سردرگمی شدید-خوشبختانه عموماً در میان خودشان- می شوند. حزب میتواند به خوبی خود را از شر عناصر آگاهی بخشی رها کند که در زمره کسانی هستند که نخستین اصل آنان، آموزش چیزی است که خود نیاموخته اند.

دیگر اینکه، برای چنین افرادی که از طبقات دیگر به جنبش پرولتری میپیوندند، باید نخستین شرط ورود این باشد که مبادا آنها رسوبات آثار پیش داوریهای بورژوازی، خرده بورژوازی و غیره را به همراه آورده باشند، آنها باید به طور قطعی و تغییر ناپذیر در دیدگاههای پرولتاریائی آسیمیله شده باشند. هر چند این حضرات، همان طور که قبلاً نشان داده شده است، کاملاً دلبسته آموزه های خرده بورژوایی اند. در کشور خرده بورژوایی نظیر آلمان، بی شک وجود آموزه هایی از این دست توجیه خاص خود را دارند، اما باید فقط در خارج از حزب کارگر سوسیال دموکرات باشند. این آقایان اگر بخواهند حزب سوسیال دموکراتیک خرده بورژوایی خود را ایجاد کنند، کاملاً محق اند: در آن صورت میتوان با آنها به مذاکره نشست، و بسته به شرایط، ائتلاف هایی با آنها تشکیل داد و غیره. اما در یک حزب کارگری اینان شبهه افکن هستند. اگر به دلالتی ناگزیریم فعلاً آنها را تحمل کنیم، پس وظیفه ما فقط تحمل کردن آنها است، نباید اجازه دهیم در رهبری حزب کوچکترین تاثیری داشته باشند، و یادمان باشد که جدائی از آنها در آینده قطعی است. گرچه به نظر می رسد که هم اینک زمان موعود فرا رسیده است.

درک نمی کنم چطور حزب میتواند همچنان نویسندگان آن مقاله را (هوخبرگ، برنشتین، شرام) در مرکزیت خویش تحمل کند. اگر رهبری حزب کمابیش به دست چنین کسانی بیفتند، حزب واقعاً اخته شده و نظم پرولتری آن به پایان خواهد رسید.

در خصوص خودمان؛ با در نظر گرفتن کل گذشته مان، تنها یک راه در برابرمان قرار دارد. حدود چهل سال است که بر اهمیت ویژه این دیدگاه تأکید کرده ایم که مبارزه طبقاتی نیروی محرکه بلاواسطه تاریخ است و، به ویژه، تأکید کرده ایم که نبرد طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا اهرم عظیم انقلاب اجتماعی نوین است؛ بنابراین غیر ممکن است بتوانیم با کسانی همراهی کنیم که میخواهند این نبرد طبقاتی را از جنبش کنار بگذارند. هنگام بنیانگذاری بین الملل ما به صراحت شعار مبارزه را فرموله کردیم: رهائی طبقه کارگر باید به دست خود طبقه کارگر انجام گیرد. در نتیجه ما نمیتوانیم با کسانی همراه باشیم که آشکارا ادعا میکنند کارگران برای رهائی خود خیلی نادان هستند و نخست باید از بالا توسط اعضای انساندوست بورژوازی کلان و خرد رها شوند. اگر ارگان جدید حزب مطابق مواضع این حضرات، بورژوایی باشد نه پرولتری، تنها کاری که ما انجام میدهم، با کمال تأسف، این خواهد بود که به طور علنی مخالفت خودمان را با آن اعلام کرده و اتحادی را که بر اساس آن تا کنون حزب آلمان را در خارج نمایندگی کرده ایم برهم بزنیم. اما امیدواریم کار به آنجا نکشد.

مایلم این نامه به هر پنج عضو کمیته (داخل) آلمان ارسال شود، و نیز به براکه....

از نظر ما ارسال این نامه برای آقایان زوریخی نیز بلامانع است.

کارل مارکس، فردریش انگلس

۱۸-۱۷ سپتامبر ۱۸۷۹

بازنویسی از سوی: [zodiac@io.org](mailto:zodiac@io.org)

در صورت مشاهده اشتباه به آدرس فوق اطلاع دهید

<http://marx.eserver.org/1879>

german.reformists.txt

## تفاوت بین "گرایش کمونیست انترناسیونالیست" و "جریان کمونیست بین الملل"\*

( نامه به رفقای کارگران کمونیست ایران )  
ترجمه: س. شاپان

سابقه (IBRP) ICT دفتر بین الملل برای حزب انقلابی سابق) از اتحادیه کمونیست ( Communist League سال ۱۸۴۸ آغاز و به جناح انقلابی و مارکسیست انترناسیونالهای نخست و دوم و سوم بر می گردد. در ایتالیا در طی دوران خیزش پس از جنگ، نسل سیاسی پیشین ما حزب کمونیست ایتالیا را بنیان نهادند (۱۹۲۱). اما حزب با " بلشویزه شدن " تدریجی دست از مواضع سابق خود برداشت و ابتدا تحت رهبری گرامشی ( Gramsci) و بعد از او توگلیاتی ( Togliatti) به ابزار وفادار مسکو تبدیل شدند. تا سال ۱۹۲۸ اعضای فراکسیون چپ حزب کمونیست ایتالیا یا در زندان فاشیست ها بودند و یا به حالت تبعید در کشورهای فرانسه و بلژیک به سر می بردند و نشریاتی همچون بیلان، پرومتئو و اکتبر (Bilan, Prometeo and Octobre) را منتشر می کردند. در سال ۱۹۴۲ اونوراتو دامن (Onorato Damen) در نتیجه موج اعتصابات که شمال ایتالیا را در هم نوردید از زندان فاشیست ها رهایی یافت و حزب مخفی کمونیست انترناسیونالیست (Internationalist Communist Party) را بنیان نهاد. این حزب تنها سازمان مهم پرولتری بود که ضمن محکوم کردن همه طرف های درگیر امپریالیستی، از حوادث جنگ دوم جهانی سر بیرون آورد. امروزه مواضع عمده حزب در آن زمان همچنان مواضع اصلی ما را تشکیل می دهند. این مواضع عبارتند از:

- ۱- در خصوص مسئله ملی حق با رزالوکزامبورگ بود نه لنین.
- ۲- احزاب کمونیست قدیمی ( اینک کاملاً استالینیست) نه سنتریست بلکه بورژوایی اند.
- ۳- هیچ امیدی به فتح اتحادیه های کارگری نیست و استراتژی های نوین در قبال مبارزه روزمره طبقه باید به گونه تغییر یابد و طراحی شود که مبارزات روزمره را به مبارزه درازمدت برای کمونیسم پیوند زند.
- ۴- اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی نه سوسیالیستی است و نه شورایی بلکه سرمایه داری دولتی است.
- ۵- حزب در کل نمی تواند جایگزین طبقه شود.

حزب کمونیست نباید در پی کسب قدرت برای اعمال آن به نام و به نیابت از پرولتاریا باشد زیرا پرولتاریا وظایف تاریخی خود را به دیگران، به وکلای نام الاختیار و حتا به حزب سیاسی اش تفویض نخواهد کرد. [ تزه های گرایش دامن (Damen Tendency) در کنگره سال ۱۹۵۲ PCIInt ]

با پایان یافتن جنگ در اروپا به سال ۱۹۴۵ هزاران تن به همراه مراجعت کنندگان از تبعید به این حزب پیوستند. یکی از همکاری کنندگان با حزب، آمادئو بوردیگا رهبر سابق حزب کمونیست ایتالیا بود (هرچند که عضو رسمی نشد). بوردیگا در سال ۱۹۳۰ از فعالیت سیاسی کناره گیری کرده بود و قبل از پایان جنگ از دیدار با رفقای سابق خود خودداری می کرد. یکی از گروه های کوچک موجود در مارسی با این توجه که هنوز شرایط برای ایجاد حزب انترناسیونالیست فراهم نیامده از پیوستن به حزب خودداری کرد. این گروه " گرایش کمونیستی فرانسه ( Gauche Communiste de France) به رهبری مارک چریک ( Marc Chirik) بود ( که بعداً از موسسین ICC شد).

بزودی این فراکسیون به این تحلیل رسید که جهان در آستانه آغاز جنگ جهانی سوم است و با جدا شدن از رهبران راهی آمریکای جنوبی شد. PCIInt نیز با مشکلات مربوط به توسعه بعد از جنگ و احیای کاپیتالیسم مواجه بود. در همین اثنا بوردیگا شروع به بحث بر علیه اصول اصلی حزب نمود. یکی از موارد عدم موافقت وی اصرار بر مسئله حزب به مثابه طبقه، به جای حزب به مثابه بخش بسیار آگاه طبقه بود. بعد از سه سال بحث و جدل بوردیگا از حزب خارج شد و هواداران وی عنوان حزب کمونیست انترناسیونال را برای خود برگزیدند (اینها در حال حاضر به چندین گروه بوردیگایی منشعب شده اند که هرکدام از آنها خود را نماینده راستین طبقه کارگر به حساب می آورند).

ICC در سال ۱۹۷۵ با ادعای وفاداری به سنت چپ ایتالیا بنیانگذاری شد اما در عین حال از شورآگرایی ( کمونیسم شورایی. م. م. آلمانی و هلندی هم متأثر بود. در سال ۱۹۷۷ (Battaglia Comunista) و اولین سری کنفرانس های بین المللی را سازمان داد که تا سال ۱۹۸۰ تداوم یافت. در طی این کنفرانس ها گروه انگلیسی سازمان کارگران کمونیست ( Communist workers Organisation) بطور فزاینده ای با چهارچوب نظری PCIInt همدمی نشان داد و نهایتاً به سازمانی بنام دفتر بین الملل برای حزب انقلابی ( International Bureau for the Revolutionary Party) پیوست. قبل از اینها کنفرانس های بین المللی به دلیل خودداری ICC از پذیرش این مسئله که معیارهای جدید - تاکید کننده بر کنفرانس های بین المللی " بخشی از کار جدلی بین گروه های انقلابی برای هماهنگی و اتحاد عمل دخالتر سیاسی در قبال مبارزه طبقاتی هستند که با هدف مشارکت فعال در پروسه گریزناپذیر جهت رسیدن به حزب بین المللی پرولتاریا و ارگان سیاسی ضروری آن برای هدایت سیاسی جنبش طبقه انقلابی و خود قدرت پرولتاریا، ایجاد می شوند. مراجعه کنید به:

<http://www.ibrp.org/en/articles/2009-07-01/the-italian-communist-left-a-brief-internationalist-history>

در حال حاضر این دو سازمان هرکدام راه خود را ادامه می دهند ( هرچند حداقل سالی یکبار دیدارهای غیر رسمی انجام می گیرد. برای مثال: IBRP بعد از ممنوعیت حضور ICC در جشن Lutte Ouvriere کتابها و نشریات آنها را در محل عرضه کتب خود به فروش می رسانند).

### حزب آینده

نخستین تفاوت بین ICC و ICT از این کنفرانسها شروع شد که در آن ICC خود را پیشآهنگ حزب آینده جهانی طبقه کارگر محسوب می کرد. به گمان آنها تنها چپ کمونیست درس های مبارزات گذشته را درک کرده است و بنابراین تمام نیروهای جدید باید از سازمانهای موجود قبلی پیروی می کردند و به این ترتیب آنها خود را " قطب تجدید سازمان" محسوب می کردند. در برابر این ادعاها ICT مدعی بود مبارزات آینده طبقه کارگر به همراه خود آموزه ها و نیروهایی را خواهد آورد که با مشارکت مثبت خود دیدگاهها و مسائل ویژه ای را در پروسه ایجاد حزب پرولتاریا جهانی به ارمغان خواهند آورد. راست این است که هدف ما همگام با توسعه مبارزه، ایفای نقشی اساسی در پروسه فوق ( دقیق تر بگوییم از طریق تجارب عینی و نیز وظیفه تاریخی مان ) و گرفتن دست بالا نسبت به سایر کمونیست های شرکت کننده در مبارزه است. از اینرو می گوییم ما شایسته " برای حزب" هستیم و نه آن حزب. شاید با توجه به ضعف کنونی ما این ادعا پوچ به نظر برسد اما واقعیت این است که حزب بوسیله تعامل تنی چند از روشنفکران بوجود می آید ( که علیرغم تعداد کم شان به لحاظ اجتماعی مهم اند).

### مبارزه روزانه طبقاتی

اصلی ترین دیدگاه ICC این است که تنها مبارزه واقعاً موجود مبارزه مستقیم برای برقراری کمونیسم است. ما موافق این موضع نیستیم و فکر نمی کنیم بتوانیم خود را از مبارزه طبقاتی در کارخانه ها، محل های کار و نهادهای محلی جدا کنیم. بنابراین گرچه با ICC موافقیم که هر نوع سازمان اتحادیه های کارگری ( که از سوی دولتها به رسمیت شناخته شده اند) بخشی از دولتها بوده و مانع توسعه مبارزه و آگاهی طبقاتی هستند اما همچنین معتقد به این هستیم که کمونیست ها باید در مبارزات روزانه طبقه کارگر مشارکت کنند و ضمن ارتباط با آنها، مبارزات را به سوی تقابل با سرمایه هدایت کنند. ابزار انتخاب شده از سوی ما برای نیل به این مقصد، کارخانه ها، محل های کار و گروه های منطقه ای هستند. اینها گروههایی هستند که از سوی اعضای ما و دیگرانی تشکیل شده اند که در مبارزه سیاسی روزانه بر علیه سرمایه و اعمال برنامه کمونیستی شرکت دارند.

### مارتالیسم و ایده آلیسم

ما معتقدیم که ضعف کنونی طبقه کارگر به دلیل شکست های گذشته وی بوده که هنوز هم نتایج آن بر دوش این طبقه سنگینی می کند. علاوه بر اینها جهان پیشرفته سرمایه داری با استفاده از برنامه های رفاه اجتماعی تاثیرات مهلک کاپیتالیسم را تعدیل می کند و به این ترتیب صلح اجتماعی را تاحدودی برقرار نگه میدارد. پروسه کسب آگاهی طبقاتی تنها در نتیجه رشد تضادهای سرمایه داری که موجب بدتر شدن اوضاع و به تبع مجبور شدن کارگران برای دست زدن به مبارزه ای تند، حاصل خواهد شد. این مبارزات موجب رویکرد مجدد توده ها به برنامه های کمونیستی می شود گرچه معتقدیم این اتفاق بطور اتوماتیک و خودبخود روی نخواهد داد. در واقع هیچ ارتباط مکانیکی بین مبارزه طبقاتی و بحران اجتماعی و نیز بین مبارزه

میلیتانت و انقلاب وجود ندارد. این وظیفه حزب انقلابی است که این ارتباط را با بودن در میان توده ها و شرکت در مبارزه ایجاد کند. ما از زمره کسانی نیستیم که کنار گود بنشینیم و فریاد لنگش کن سر بدهیم.

متأسفانه به نظر می رسد این آخری شیوه ICC باشد ( والا دلیلی نداشت که کنفرانس را ترک کنند). از نظر ICC طبقه کارگر انقلابی - مادرزاد است که ایدئولوژی بورژوازی آن را منگ کرده است. این وظیفه انقلابیون است که کارگران را با تبلیغات شان از حالت گیجی به در آورند و به این ترتیب راه را به سوی انقلاب باز کنند. به نظر ما این باور ایده آلیستی بوده و در متدولوژی ICC به خدمت گرفته شده است. برای مثال آنها از جنگ هایی که بعد از سقوط اتحاد شوروی در گوشه و کنار جهان روی می دهد استقبال می کنند در صورتیکه این جنگ ها اهداف مشخصی ندارند و صرفاً در نتیجه فروپاشی و هرج و مرج ایجاد شده روی می دهند. ما فکر می کنیم این ایده ها درست در آستانه بریدن از مارکسیسم قرار دارند زیرا این جنگها محصول همان خوی حیوانی و اشتها سیری ناپذیر امپریالیستی است که موجب بروز جنگ ها ی غارتگرانه در کل تاریخ پوسیده کاپیتالیسم بوده است.

بیشتر این مواضع از اندیشه اکثریت ICC ها نشات می گیرد که فکر می کنند نابودی بازارهای ماقبل سرمایه داری تا سال ۱۹۱۴ پوسیدگی کاپیتالیسم را موجب شده است. اما قادر به توضیح این مسئله نیستند که چرا تحت حاکمیت همین سرمایه داری پوسیده دوره های فراوانی و توسعه ممکن می شود. ما اما معتقدیم که هرکدام از این جنگها محصول قانون جهانشمول تولید سرمایه داری هستند. سیکل مازاد تولید سرمایه و کالاها که حاصل گرایش نزولی نرخ سود است موجب ایجاد بحران و تناقضات درونی سرمایه داری و به تبع موجب بروز جنگها می شود. ما از سال ۱۹۷۳ در فاز نهای چینی بحرانهایی بوده ایم اما از آنجا که سرمایه داری قادر به حفظ ارزش نیست بنابراین سیکل جدیدی از انباشت می تواند آغاز شود. این امر موجب احتکار و سفته بازی و قرض دولتی برای تقویت و حفظ بازار می شود ولی بحران انباشت همچنان به قوت خود باقی می ماند. برای آگاهی بیشتر مراجعه کنید به:

<http://www.ibrp.org/en/articles/1999-03-01/materialism-and-idealism-a-reply-to-the-icc>

### دولت در دوران انتقال

اختلاف آخری بین ما، در باره دولت در دوران انتقال به کمونیسم است که ICC معتقد است که آنجا نیاز به عمل دولتمردان برای گذار از دوران انتقالی است و باور به دخالت کارگران ندارد ( زیرا به نظر آنها دولت همواره محافظه کار است). به این ترتیب آنها نهادی خارج از طبقه کارگر ایجاد می کنند که هرگاه وظیفه گذارش را به پایان رساند کارگران از دست اش راحت خواهند شد. به نظر ما این باور برای حل مسئله دوران گذار کاملاً ایده آلیستی است. راه حل در ماهیت طبقه کارگر نهفته است که طبقه ای است فاقد دارایی و نیازی به برپایی دولت ندارد و در واقع موضع ضد دولت دارد ( آنگونه که مارکس دریافت). ما طبقه ای با " زنجیرهای رادیکال " هستیم و اینها در پروسه مبارزه برای جامعه ای بی طبقه (و جامعه ای بی دولت) گسسته خواهند شد.

\* The Internationalist Communist Tendency

\*\* The International Communist Current

## ویکی پالاز جاسوسی نیست! به دفاع از او برخیزیم...

منبع: ایرل کیلمن  
م. مینایی

دیروز FBI ویکی پالاز را به اتهام جاسوسی برای روسیه دستگیر کرد. مزخرف است! ویکی پالاز به عنوان روزنامه نگاری مرفعی که در روزنامه اسپانیایی زبان " ال دیاریو" قلم می زند، در نیویورک شناخته شده است. پالاز به دفاع از کوبا و داشتن مواضع ضد امپریالیستی شهرت دارد. هیچ جاسوس واقعی با کارهایش خود را اینگونه آشکار و برجسته نمی کند... که طبیعتاً توجه پلیس را به خود جلب کند. این دستگیری حقه کنیفی است تا او را وادار به اعتراف کنند که از کوبا پول دریافت کرده است... در صورتیکه کوبایی ها پولی برای بذل و بخشش به دیگران ندارند. از وضعیت افراد دیگری که به عنوان جاسوس دستگیر شده اند خبر نداریم اما هیچکدام از آنها به اندازه پالاز شهرت نداشتند.



دستگیری پالاز حمله به ژورنالیسم پیشرو است. او هیچ دسترسی به سیاستمداران و یا اطلاعات سری که مورد علاقه روس ها باشد، نداشت. ایرل کیلمن

**همکاران ویکی پالاز که متهم به جاسوسی شده " اتهامات را باور نمی کنند"**

ماریان مک کن

منبع: WNYC NEWS

نیویورک، ۲۹ ژوئن ۲۰۱۰

" باور نکردنی" این حرفی است که از دهان اعضای خانواده و همکاران ویکی پالاز، روزنامه نگاری که به همراه همسر و هشت نفر دیگر به اتهام جاسوسی برای روسیه دیروز دستگیر شدند، خارج شد. والدومار واریسکال، پسر ۲۸ ساله پالاز و خوان لازارو، به خبرنگاران گفت که اتهام بر علیه والدین اش را باور نمی کند.

ماریان مک کن از WNYC گفته های کسانی را که پالاز را می شناسند مورد بررسی قرار داده است. شما مسئله ویکی پالاز، روزنامه نگاری که در روزنامه اسپانیایی زبان " ال دیاریو" قلم میزند، را تعقیب می کنید. همکاران ویکی در روزنامه چه نظری دارند؟

خب، آنها که نمی توانند بطور رسمی چیزی بگویند. هرگونه اظهار نظر رسمی به شرکت ناظر روزنامه مربوط است. اما من که با دوستان و همکاران فعلی و سابق پالاز صحبت کردم همگی اظهار " تعجب و بهت زدگی " کردند و گفتند که اتهام را باور ندارند. کاندیدا پورتوگوز، گزارشگر دادگاه می گوید که سالها با پالاز همکاری کرده و کار او و صداقت اش را در بیان باورهایش تحسین می کند. و شما می توانید در مکالمه تلفنی ما با وی لحن حیرت زده وی را بعد از شنیدن خبر اتهام و دستگیری پالاز حس کنید.

پورتوگوز: " باور نمی کنم! باید موضوع را بررسی کنم. موضوع را در دادگاه بررسی خواهیم کرد چون نمی توانم این اتهام را باور کنم." پورتوگوز به من گفت که به این علت پذیرفت با من صحبت کند که می ترسید بعد از این اتهام سنگین کسی جرات دفاع از پالاز را نداشته باشد. پورتوگوز گفت که پالاز روزنامه نگار جدی و سرسختی بود، عاشق نقاشی بود، دو یا سه شب در هفته کلاس های نقاشی برگزار می کرد و مادری مهربان و دلسوز بود. پسر کوچکش پیاپیست است.

اما پالاز نویسنده ای پرجرات و ستیزه گر است.

بله، او چپ گراست، خصوصاً در مورد مسائل آمریکای لاتین. حتا در فضای وبلاگی هم کسانی را می بینید که با افکار او مخالف اند " آه من تعجب می کنم چطور جاسوس دولت کوبا بوده" پالاز از هوگو چاوز رهبر ونزوتلا حمایت می کرد و طرفدار فیدل کاسترو بود و در مواردی بشدت از دولت آمریکا انتقاد می کرد. اما مدافعین پالاز می گویند، " درسته، پالاز منتقد بود اما انتقاد کردن به معنی گناهکار بودن او نیست."

**طبقه کارگر جهان متحد شوید! Working Class of the World, Unite!**



## بحران جهانی سرمایه داری - برای مقاومت. باید سازماندهی کنیم

گرایش کمونیست انترناسیونالیستی



بیانیه اول ماه مه — گرایش کمونیست انترناسیونالیستی  
**بحران لاینحل**

حدود سه سال، از ترکیدن حباب بازار های مسکن و شکستن توهّمات نئو لیبرالی، که رشد اقتصادی نامحدود را، بر اساس بازی های سوداگرانه مالی، ممکن میدانست، می گذرد. همانند سونامی، انبوه کوههای، کاغذی سوداگری، اقتصاد واقعی را، که خود در اصل بر آن استوار بود، در خود غرق کرد و به یکی از بدترین بحران ها، در تاریخ سرمایه داری منجر شد. حالا، ایدئولوگ های سرمایه داری به ما می گویند که بدترین ها را پشت سر گذاشته ایم، ولی ما می توانیم مطمئن باشیم که این شامل طبقه کارگر و یا قشر فقیر جامعه نمی شود. حتی، زیاده ستانی ثروت، از هزاران طریق استثمار شدید، قادر نیست که اکسیژن کافی، برای نفس کشیدن نرخ سود، مهیا کند که در سی سال گذشته، با وجود فراز و نشیب ها، کماکان با افت روبرو بوده است.

طبقه سرمایه دار جهانی، به افت نرخ سود، تا حد زیادی، با حمله جهانی به سطح معیشت طبقه کارگر، واکنش نشان داده است. تشدید غریزه درنده خویی، که همیشه در ژن های سرمایه دران یافت میشود، آنها را به سوداگری، بدهکاری های کنترل نشده و کاهش دستمزد نسبت به سطح معاش، سوق میدهد.

کارگران در غرب، با کاهش قدرت خرید و درآمد مواجه شده اند، مراکز بزرگ کارگری، بسته و یا محدود شده، مراکز تولیدی به کشورهای که سطح دستمزد، بیست بار کمتر است و ساعات کار قانوناً نامحدود، جائیکه اعتصاب ها کم و بیش فذغن است، نقل مکان نموده است. این سر آغاز رقابت، برای یافتن ارزانترین نیروی کار در جهان، حتی میان تحصیل کرده ترین ها، شده است. سرانجام، نا امنی شغلی به مثابه یکی از ابزارهای اصلی، برای تسلیم نیروی کار به خواسته های اربابان و سودآوریشان، گسترش پیدا کرده است.

### فقر و فلاکت بیشتر برای طبقه کارگر

با اینهمه، تمامی این عوامل برای احیای اقتصاد تولیدی، کار و دستمزد، کافی نبوده است، سوداگری مالی تنها چیزی بوده است که با سرازیر شدن اقیانوسی از پولهای دولتی به بانکها، شرکت های بیمه و مراکز صنعتی، تقویت شده است. بدین سان، از کارگران و افشار تهدیدست جامعه، برای پر کردن کسری بودجه های دولتی، که از نیاز به نجات موسسه های مالی بوجود آمده، فداکاری های بیشتری طلب میشود. یونان، دراماتیک ترین مورد در این خصوص است، اما مطمئناً تنها مورد نبوده و نه خواهد بود.

بین سالهای ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹، میزان بیکاری در همه جا افزایش یافت، به خصوص در اقتصادهای پیشرفته. بنا بر آمار رسمی، تعداد کارگران شاغل اما "در معرض خطر سقوط به فقر" به ۲۱۵ میلیون نفر افزایش یافت و در این مدت، ۱۰۰ میلیون نفر نیز به ۱/۵ میلیارد "کارگران آسیب پذیر" اضافه شدند، یعنی کسانی که با شغل های نا امن و با حداقل دستمزد، معاش میکنند. این تصویر تیره، تغییر نخواهد کرد و وجود چند فرصت شغلی ناچیز در جهان، الگوی حاضر را عوض نخواهد کرد. در هر صورت، چه احیای اقتصادی صورت بگیرد و چه نگیرد، بیکاری فعلی دوباره جذب نخواهد شد. برای آنانیکه هنوز به صف بیکاران پرتاب نشده اند، آینده، تنها، استثمار بیشتر، کار سخت تر و نا امنی های اجتماعی را به ارمغان خواهد آورد، به عبارت دیگر چوب جدیدی به چوب های دیگری که در دهه های گذشته به آستین مان فرو رفته اند، اضافه خواهد شد.

در مواجه با تمامی اینها، پاسخ طبقه کارگر تا مقطع حاضر، عمدتاً ناکافی بوده است. دلیل، بهبود و بازسازی پراکنده و ضعیف اقتصادی را، باید در این موضوع جستجو کرد؛ تشدید بهره کشی، اکسیژن بیشتری را برای بدن بیمار سرمایه داری مهیا کرده است.

### پاسخ طبقه کارگر تا مقطع حاضر

مطمئناً، نمونه های قابل توجهی از مبارزه طبقاتی را مشاهده کرده ایم، البته از نوع پراکنده آن، که نتوانسته به اتحاد بخش های وسیعتری از طبقه بیانجامد و در جاها نیکه اعتصابات شکل گرفته اند، به خواسته های فوری، صرفاً اقتصادی در تقابل با کمپانی ها محدود شده اند. به دلایل نه چندان کم اهمیت ( فعلاً، حداقل در غرب)، وجود تامین های دولتی، که لبه تیز بحران را کند کرده، باعث شده در هیچ موردی مکانیسم های سرمایه داری مورد سوال قرار نگیرد.

حتی در موارد غیر معمول مبارزه ( آدم ربایی کارفرمایان و یا رفتن به پشت بام کارخانه ها) در قیاس با نوع معمول، پراتیک اتحادیه ای، هیچ نقد رادیکالی از اتحادیه های صنفی، که در اکثر موارد رل، اصلی کمک به اربابان را، برای حمله به سطح معیشت طبقه کارگر، بازی میکنند، و در حال حاضر، برای اصلاح سرمایه داری، بحران زده مشغول توهم پراکنی اند، نبوده است.

چیزی که غایب است (حداقل در غرب) لکوموتیو قدیمی مبارزه طبقاتی (کارخانه بزرگ) می باشد. امروزه طبقه کارگر پراکنده است و مدتی است که از هویت طبقاتی و امید به جایگزینی سرمایه داری (پس از فروپاشی کمونیسم جعلی اتحاد جماهیر شوروی) را، از دست داده است. طبقه کارگر طعمه گیچی جنبش های خلقی با کاراکتر نژاد پرستی، مثل جبهه ملی در فرانسه، بریتانیا و یا ایتالیا، که مشکل را در ضعیف ترین بخش طبقه، یعنی مهاجرین میدانند، شده است. تمامی شرارت های اجتماعی که به دلیل شرایط رو به تزاید ناامنی اجتماعی، به وجود می آیند، مکانیسم های کنترل سرمایه داری

را هر چه بیشتر، محکم و تقویت میکنند. حتی وقتی که کارگران، سیاست‌های بورژوازی را، با عدم شرکت در انتخابات رد میکنند، این را با یک سازماندهی انجام نمیدهند، بطوریکه بایکوت انتخابات، جهت ضد سرمایه داری را به خود نمیگیرند.

### راه برون رفت

با اینهمه، راه برون رفت از این وضعیت اسفناک وجود دارد. در یونان بعنوان مثال، طبقه کارگر نشان داد که میشود بر علیه بدتر شدن، شرایط عمومی زندگی که توسط اربابان، حکومت‌ها و سوداگران مالی اعمال میشوند، اعتراض کرد. کارگران یونانی پایه گذار یک حرکت با ارزش، به شکل مقاومت آنی شدند که حتی رسانه‌های بورژوازی نتوانستند مانع از درز خبری آن شوند. کارگران در همه کشورها باید از نمونه یونان درس آموزی کنند که میشود به حملات سرمایه داری، با در نظر گرفتن ویژگی‌های محلی، به مقابله برخاست. ما احتیاج داریم که قدم‌های بیشتری برای وحدت طبقاتی و آگاهی برداریم. ما به نظام دیگری برای جایگزینی نظام سرمایه داری نیازمندیم. ما به احیای مبارزه در ریشه‌ای‌ترین سطوح، خود سازمان دهی در خارج از هر چهار چوب سرمایه داری، فعالیت در بیرون و در جهت مخالف اهداف اتحادیه‌ها، و خارج از جو خفه کننده محدودیت‌های جدال‌های صنفی، که توسط بدنه‌های مستقل بر پایه نظارت دموکراسی مستقیم هدایت میشوند، نیازمندیم.

احیای چنین مبارزه طبقاتی، باید توسط حزب انقلابی بین المللی رهنمون شود که خود را به مطالبات دفاعی محدود نمی کند، بر عکس فراتر از آنها، با مطرح کردن مسائل اساسی و پایه ای، ماهیت وجودی سرمایه داری را زیر سوال میبرد. این، همچنین به معنای مخالفت با جنگ‌های امپریالیستی با شکست طلبی انقلابی نیز، می‌باشد.

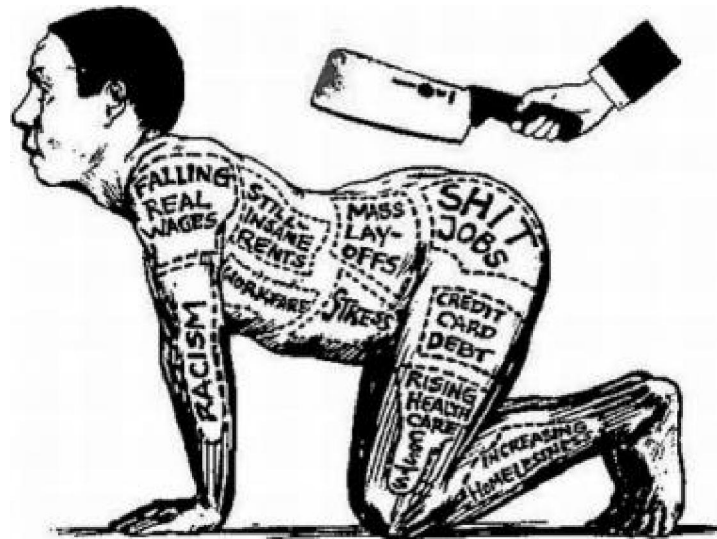
در کارخانه‌ها، در محیط‌های کاری و تجمع‌های محلی، ما نیازمندیم که بر علیه گستاخی و بربریت طبقه سرمایه‌دار، برای یک جهان متفاوت و بهتر مبارزه کنیم.

ماه مه ۲۰۱۰

گرایش کمونیست انترناسیونالیستی

## حمله های جهانی سرمایه داری. پاسخ بین المللی می طلبید

گرایش کمونیست انترناسیونالیستی



### آیا بدترین مرحله بحران را پشت سر گذاشته ایم؟

پس از گذشت دو سال، هنوز دشوار است که عمق بحران بدهی‌ها را، که در پی ترکیدن حساب سوداگری‌های مالی، بوجود آمد، دست کم گرفت. همان طوریکه مارتین ولف در تایمز مالی در تاریخ ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰ گزارش داد:

”طبق گزارش اوریل ثبات مالی جهانی صندوق بین المللی (ای ام اف)، کل پشتیبانی از سیستم مالی از طرف حکومت‌ها و بانک‌های مرکزی آمریکا، حوزه یورو و بریتانیا به مبلغ ۸۹۵۵ میلیارد دلار سر کشیده که از آن، مبلغ ۱۹۵۰ میلیارد برای حمایت از نقدینگی، ۲۵۲۵ میلیارد برای خرید دارائی‌ها و ۴۴۸۰ میلیارد جهت تضمین‌ها، استفاده شده است“

این ارقام به ماه آوریل گذشته تعلق دارند. از آن تاریخ به بعد، دولت منابع مالی بیشتری را، به سیستم تزریق کرده است. بطوریکه، برنامه‌هایی نظیر، سبک کردن های کمی، هزینه‌های دولتی را افزایش داده است. این حجم از بدهی‌ها، همونطوریکه همه کارشناسان موافقت، در زمان صلح بی سابقه است و نمی‌تواند در سطح جاری به رشد خود ادامه دهد. در طرف دیگر سکه، سقوط فعالیت‌های اقتصادی، کسری بودجه‌های دولتی را با مشکل مواجه می‌کند. شماره ویژه تایمز مالی در باره آینده امور مالی در نوامبر گذشته چنین نوشت:

”سال ۲۰۰۸ شاهد سقوط ۱۶۰۰۰ میلیارد دلار و یا به عبارت دیگر ۸٪ دارائی‌های مالی جهان، بزرگترین سقوط مطلق در تاریخ، بود. سقوط سهام و ارزش املاک، ثروت جهانی را به مبلغ ۲۸۰۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ و نیمه اول ۲۰۰۹، کاهش داد. با بازگشت سریع پول‌ها به خانه‌های خود، جایجایی سرمایه جهانی نیز ۸۲٪ کاهش پیدا کرد، یعنی از ۱۰۵۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ به ۱۹۰۰ میلیارد دلار تنزل پیدا کرد. طبق معمول، اعطا وام توسط بانک‌ها در بحران گیر کرد. ارزش سهام اوراق به مبلغ ۹۲۰۰۰ میلیارد، بین ماه‌های ژوئن و دسامبر تنزل کرد ولی کماکان به مقدار عظیم ۵۹۲۰۰۰ میلیارد“

این ارقام بیانگر سه موضوع است، اول اینکه، رسیدهای مالیات از امور مالی، که بخش اعظم درآمد دولت را، بخصوص در آمریکا و بریتانیا، تشکیل میدهد، از میان رفته است. دوم اینکه، سرمایه گذاری در آینده تهدید شده و در نتیجه بهبود اقتصاد واقعی، به آهستگی وقوع خواهد یافت، و سوم اینکه، دولت نیز، روی احیا فرهنگ قمار سوداگری مالی، که بتواند درآمدهای مالیاتیش را افزایش دهد، حساب باز کرده است.

دولتها به شکل تصنعی و سطحی، به خشم عامه مردم، در باره فرهنگ پاداش‌های بانکی، عکس‌العمل نشان داده اند، اما محدود کردن پاداشها و صحبت کردن از ”تنظیم بازار“ اساساً چیزی را عوض نکرده است، آنها در حقیقت به آن دست‌ها ایکه ما را قبلاً گزیده اند، یاری می‌رسانند.

همه اینها به نوعی در مقاله جیلیان تت تحت عنوان ”راهی برای پیمودن“ تائید شده اند. او به ما میگوید: ۲۶۰۰ میلیارد دلار زیان، که در عرض دو سال بحران مالی بوجود آمده بود، با ارائه ۱۲۰۰۰ میلیارد دلار اوراق قرضه مستقل ( وام دولتی)، تامین شد. او در انتها نتیجه می‌گیرد که، کماکان، ”بازارهای بدهی، از پر منفعت‌ترین فعالیت‌های کنونی اند“ سپس ادامه میدهد:

”یکی از دلایل اشباع سیستم مالی با نقدینگی، توسط دولت‌ها در پاسخ به بحران، ایجاد فرصت‌های غنی تجاری برای بانک هاست که بتوانند با نرخ‌های فوق العاده ارزن قرض کنند و سپس در دارائی‌های با بازده بالاتر، در دوران نوسانات شایان توجه، سرمایه گذاری کنند.“

تایمز مالی \_ ۴ ژانویه \_ ۲۰۱۰

بطور خلاصه، آنها، با پولی که دولت می‌کند مشغول قمارند. دفتر مشاورین مک کینز، حدس می‌زند که مقدار "بدهی‌های بانکی" در دو سال گذشته، در سیستم مالی غرب افزایش یافته است. شکی نیست که بدون دخالت‌های دولتی، کل عمارت سرمایه داری می‌ریخت و ما با فروپاشی بی سابقه سرمایه داری مواجه می‌بودیم. حاکمان ما، پی سرو صدا برای "نجات دنیا" چیزی که بطور لغزش فرو پدی، از دهان گوردن براون، نخست وزیر بریتانیا، بیرون پرید، به همدیگر تبریک می‌گویند. حالا، آنها با وعده بهبود عنقریب اقتصادی، ما را به قبول کشیدن ریاضت‌های بیشتر، فریب می‌دهند.

### شایعه بهبود اقتصادی؟

در نوامبر سال ۲۰۰۹، سرپرست موقت دپارتمان اقتصادی "سازمان همکاری اقتصادی توسعه" به روزنامه تایمز مالی چنین گفت: به طور کلی، به نظر می‌رسد که سیاست تلاش‌های بی سابقه، در محدود کردن شدت رکود و هموار کردن راه بهبود به درجه‌ای که حتی شش ماه پیش انتظار نمی‌رفت، موفقیت آمیز بوده باشد.

با صحبت‌های ژان کلود تریشه، رئیس بانک مرکزی اروپا در مورد "پیشرفت عادی سازی"، رهبران سرمایه داری، نفس راحتی کشیدند. امسال، طبق پیش بینی صندوق بین المللی پول - ای ام اف و دیگران، رشد اقتصادی آمریکا و کانادا به ۲ در صد تولید ناخالص داخلی خواهد رسید. همچنین برای سایر کشورهای پیشرفته سرمایه داری پیش بینی مشابهی شده است. ارقام برای کشورهای به اصطلاح بی آر ای سی (برزیل، روسیه، هند و چین) حتی، بیشتر مثبت مینماید (به رهبری چین و رشد معروف ۸ تا ۱۰ درصد) و بعضی‌ها روی این اقتصادها، به مثابه ستون بهبود اقتصادی، حساب باز کرده اند. سازمان همکاری اقتصادی توسعه، معرف ثروتمندترین کشورهای دنیا نیز، نرخ رشد متوسط ۱.۹ درصد را برای سال ۲۰۱۰ پیش بینی کرده است که خیلی از نرم تاریخی - بعد از سال ۱۹۷۳ - کمتر نیست.

در همین حل، ظاهراً روند بیکار سازی هم آرام شده بطوریکه در بعضی جاها، افت، از دست دادن شغل، گزارش شده است. بنا برین، آیا بدترین مرحله بحران را پشت سر گذشته ایم؟ پاسخ کوتاه و ساده به این سوال "نه" است، چرا که بحران فقط زائیده سوداگری‌های مالی نبوده و نیست.

بحران، محصول تضاد ذاتی سرمایه داریست که حد اقل از سال ۱۹۷۳ بر جهان سایه انداخته است، سال‌های رونق اقتصادی که، پس از پایان جنگ و اعلام لغو برابری دلار با استاندارد طلا، به انتهای خود رسید و اولین قدم‌ها، برای دستکاری کردن امور مالی، توسط حکومت ایالات متحده، برای حفظ قدرت و انوریته خود در جهان، برداشته شد. به روایت ما، پایان چرخه انباشت که از سال ۱۹۴۵ آغاز شده بود.

ما باها، قانون گرانش نزولی نرخ سود، که سیستم سرمایه داری را بسوی تولید بیش از حد سرمایه و کالا‌ها سوق می‌دهد را توضیح داده ایم (برای مثل نگاه کنید به آخرین شمار چشم اندازه‌های انقلابی و صفحه اینترنتی ما). این قانون، بحران را برانگیخته، باعث فروپاشی قسمت اعظم اقتصاد و کاهش ارزش سرمایه و در نتیجه امکان از سر گرفتن دوباره انباشت سرمایه را فراهم می‌کند. در قرن بیستم وقتیکه ارزش مقدار سرمایه‌ها نیکه باید کاهش یابد عظیم می‌بود، راه حل اساسی برای کاهش سرمایه، جنگ همه جانبه امپریالیستی بود. به هر حال، از سال ۱۹۷۳، اگر چه جنگ و محاربه همه گیر و گسترش یافته، اما به آن اندازه، نه جنگ عمومیت یافته و نه سرمایه به آن اندازه کاهش پیدا کرده که چرخه انباشت جدید شکل بگیرد. در عوض، با دخالت‌های دولت در اقتصاد و بکارگیری سیاست‌های مختلف، رشد اقتصادی برانگیخته شده است. در سال‌های هفتاد، وقتیکه کارگران در مقابل کاهش دستمزد و بیکاری دست به مقاومت زدند، سرمایه داران از طریق تامین مالی کسری بودجه، به تورم متوسل شدند. وقتیکه این سیاست باعث رکود و ایستائی بیشتر اقتصادی شد، حملات مستقیم به طبقه کارگر، همراه با نابودی مشاغل تولیدی در کشورهای پیشرفته در دستور کار قرار گرفت و هنگامیکه همه اینها باعث به راه افتادن دوباره انباشت سرمایه نشد، ما، از اوایل سالهای ۱۹۹۰، با تولد حساب سوداگرانه، که با دادن اعتبار به کسانی که هیچ وجه قادر به باز پرداختشان نبودند، روبرو شدیم، با تصور اینکه، جایی در آینده نه چندان معلوم، کسی ثروتی را، برای باز پرداخت این به اصطلاح وام‌های "تضمینی"، تولید خواهد کرد.

حقیقت امر اینست که در بیست و پنج سال گذشته، قدرت واقعی خرید طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته سرمایه داری که بخش عمده "مصرف کنندگان" را تشکیل می‌دهند، به خاطر از دست دادن شغل فنی خود که در گذشته حقوق خوبی دریافت میکردند، افزایش کار نیمه وقت و پائین آمدن دستمزد، تنزل پیدا کرده است. تمامی شاخص‌های ثروت، در دهه گذشته، حاکی از بیشتر شدن فاصله بین ده درصد ثروتمندترین و بقیه مردم می‌باشد.

و حتی کاهش در رشد بیکاری در ماه ژانویه و اعلام افزایش تعداد اندکی از دستمزدها در بخش‌های دولتی، سرابی بیش نبود همانطوریکه مفسر تایمز مالی نوشت:

آمار تعداد بیکاران که در هفته گذشته بیرون داده شد، علیرغم ادعای دولت بر رضایتمندی از آن، در حقیقت افشاح بود. آمار حاکی از دست دادن ۱۱۳۰۰۰ شغل تمام وقت، افزایش زنده شغل‌های نیمه وقت غیر داوطلبانه، و هنوز، باز افت دستمزد واقعی، سر تیر اعداد نشان از بالا رفتن ۱/۱ درصد حقوق هفتگی با کمتر از نصف نرخ تورم بود. حتی بدتر، اعداد صرفاً به این دلیل مثبت بود که حقوق کارکنان ۳.۸ درصد افزایش یافته بود. اینها به کنار، حتی صوری هم، حقوق کارگران در پایان سال همان بود که در اول سال بود.

مرین سامرست وب \_ ۲۳ ژانویه \_ ۲۰۱۰

در هر شش خانواده یک نفر بدون شغل است و انهاییکه کار دارند با نه امنی و موقتی شدن شغل روبرو اند. از دست دادن ۵۵۰۰۰ شغل مردان و افزایش ۴۱۰۰۰ شغل زنان، دال بر این روند است.

به هر صورتی که این ارقام تفسیر شوند، در مجموع تعداد واقعی شغل کاهش پیدا کرده است. در این شرایط شکل گیری رونق و شکوفائی بر پایه "مصرف" (مصرف با فرض گرفتن)، بوجود نخواهد آمد. در واقع، علی رغم خواستار قطع فوری هزینه‌ها و افزایش مالیات‌ها شدن، مفسرین حاشیه ائی و خل مسلک سرمایه داری (همانند موسسه مطالعات مالی)، برای دولت، در آینده نزدیک، چشم انداز دیگری بجز ریختن پول بیشتر به درون نظام، وجود ندارد.

از انجائیکه تورم قیمت مصرف کننده در حال حاضر ۳٪ می‌باشد. چشم انداز تسویه بخشی از بدهی‌ها، حد عقل با پشتوانه تورم، منتفی نیست. در حقیقت صندوق بین المللی پول (ای ام اف) پیشنهاد داده که بانک‌های مرکزی، آستانه ثبات تورم خود را از ۳٪ به ۴٪ افزایش دهند.

افزون بر این، مقدار زیادی از این بدهی‌ها هنوز تسویه حساب نشده است. موعد پرداخت تعدادی از بدهی‌های جدید در سال آینده است. موعد پرداخت ۲۵۰ میلیارد دلار از بدهی‌های مسکن آمریکا سال ۲۰۰۹ بود در حالیکه ۲۰۰ میلیارد دیگر در سال ۲۰۱۱ خواهد بود.

معامله خریدن سهام که به خصوصی شدن بیش از ۱۰۰۰ کمپانی در سال ۲۰۰۶ منتهی شد با خود ۲۰۰ میلیارد دلار بدهی در سال ۲۰۱۲ و در سال ۲۰۱۳ مبلغ ۶۰۰ میلیارد دلار جهت بدهی عدم سرمایه گذاری را همراه خواهد داشت. (همه ارقام از تایمز مالی) اما چه کسی با اینها در خواهد افتاد؟ پاسخ اینجاست که دوباره از دولت خواسته خواهد شد که با صدور اوراق قرضه و اعطای وام برای تامین مالی اقدام کند. اینجا نیز تا حدودی آمریکا از دیگران، از انجائیکه قبلاً ۶۰٪ بدهی‌های خود از حساب اخیر را تسویه کرده، جلوتر است. در صورتیکه این رقم برای اروپا و بریتانیا ۴۰٪ می‌باشد.

با همه این احوال، اقتصادهای پیشتاز جهانی با درجات مختلف بدهی‌های خصوصی و دولتی، البته همگی با رکورد بی سابقه دوران صلح، وارد این بحران شده اند. به عنوان مثل، بدهی‌های آمریکا در سال ۱۹۲۹، ۲۰٪ تولید ناخالص داخلی را تشکیل میداد در صورتیکه در سال ۲۰۰۷ این رقم به ۶۰٪ افزایش یافت (طبق گزارش ای ام اف - بعضی از مفسرین این ارقام را بالاتر میدانند) و در بریتانیا به ۸۰٪ رسیده است.

برخی از مفسران می‌گویند که میزان بدهی‌های دولت بی اهمیت است. شاید آنها فروپاشی ارزاتین را فراموش کرده‌اند. به هر حل، مورد کشورهای بالتیک، ایسلند و حالا یونان بر این امر اشاره می‌کند که زمانیکه سطح بدهی‌ها به فراتر از صد درصد تولید ناخالص داخلی می‌رسد، سر و کله لاشخورهای مالی پیدا میشود. اقتدار تسویه حساب بدهی‌ها، زیر سوال میرود و این قرض کردن‌های داخلی را تشکیل میداد در صورتیکه در سال ۲۰۰۷ این رقم به ۶۰٪ بدهی‌های قبلی، پر هزینه می‌کند. بریتانیا، هر چه قدر هم که بزرگ باشد از این امر بطور کلی مصون نیست، بطوریکه افت اخیر استرلینگ نشان داد. افزایش هزینه‌های خدمات این بدهی‌ها، بدان معناست که دولت باید هزینه‌های خود را هر چه زودتر، کم کند.

**طبقه کارگر یا تاوان این بدهی‌ها را میدهد و یا مجبور به مبارزه خواهد شد**

و چگونه میتوانند از این آشفته بازار بیرون بیایند؟ چندین سناریوی ممکن، وجود دارد، اما با توجه به میزان بدهی‌هاییکه هر دولتی با آن روبروست، همه اینها به معنی تهیدستی بیشتر برای طبقه کارگر است. تا این مقطع، کارگران در همه جا ( علیرغم مقاومت قابل توجه کارگران ایکه به طور مستقیم با از دست دادن شغل و یا کاهش دستمزد روبرو بوده‌اند) در مجموع ضرورت کاهش دستمزد را پذیرفته‌اند. " انعطاف پذیری بازارهای کار" از طرف سرمایه دارن با کاهش دادن دستمزد و همچنین متقاعد کردن کارگران برای گرفتن مرخصی بدون حقوق به دلیل افت سفارشات، بارها مطرح شده است. فعلا و در حال حاضر از طرف کارگران که تحمل هزینه‌های بحران را به دوش میکشند، بین فقدان مخالفت و اپوزیسیون از یکطرف و دانش عمومی که فاز حاضر بحران را محصول سوداگری‌های مالی میدانند، تطابقی وجود ندارد. این یادآور داستان " ژنده پوش‌های بشر دوست" رابرت ترسل است که در سال ۱۹۱۱ فوت کرد. اما، توضیحات طنز گونه او در مورد خطاب کردن "بشر دوستان" به کارگران، کامکان امروز نیز به قوت خود باقیست. او کارگران را بشر دوستان خطاب کرد زیرا "اهدا" ثروت به جامعه توسط آنها، روزانه از طریق بهر برداری از قدرت کار خود، انجام میگردد، به آن بشر دوستی امروز ما میتوانیم این را اضافه کنیم که در میان کارگران ایده اجتناب ناپذیر بودن شرایط سخت، مورد قبول قرار گرفته است.

این بخشها به دلیل تجربه عقب نشینی تاریخی کارگران جهان در سالهای ۱۹۸۰ و تا حدود دیگری، به دلیل ندیدن هیچ جایگزینی بقای فردی، در نظام سرمایه داری می‌باشد. فروپاشی نظام کاذب به اصطلاح "کمونیسم" در اتحاد جماهیر شوروی نیز در این امر بی تاثیر نبوده است. افزون بر این، بحران هنوز اثرات کامل خود را بر جای نگذاشته و برای مدتی هم نخواهد گذاشت. در دولت‌های ثروتمند اثرات اولیه بحران تا به درجه ای با اقدامات رفاهی از میان برداشته شده است.

در بریتانیا، انتخابات عمومی قریب الوقوع، همانند نوعی از توقف اجرای حکم، همه احزاب را نسبت به اقدامات ریاضت کش آینده، به سکوت واداشته است. حزب محافظه کاران بخاطر اظهارات خود در مورد برنامه "کم کردن کسری دولتی" در نظر سنجی عمومی از احزاب دیگر پیشی گرفته است. اما هر حزبی که برنده شود، برنامه اجتناب ناپذیر مجبور کردن ما برای به دوش گرفتن بار بحران را اجرا خواهد کرد و این میتواند برداشت و آگاهی ما را تغییر بدهد. ما میگوئیم "میتواند" بدین دلیل که اگر چه بحران سرمایه داری شرط لازم برای احیا مقاومت طبقه کارگر می‌باشد، اما هیچ پیوند مکانیکی بین محرومیت و افزایش آگاهی طبقاتی وجود ندارد.

کل فرایند پیچیده است اما رشد مقاومت بر تعداد کسانیکه در درون طبقه کارگر در جستجوی راههای دیگری اند، اضافه خواهد کرد. این راهها میتوانند ارتجاعی هم باشند، علی الخصوص به شکلی که طبقات حاکمه با دستکاری و از طریق رسانه‌های عمومی احساسات ملی و ضد مهاجرتی را تحریک میکنند. به همان اندازه، بر تعداد کسانیکه بر راه کارهای جمعی تکیه میکنند نیز اضافه خواهد شد. اگر آنها موفق شوند که متحد و سازمان یافته، چگونگی رجعت به برنامه تاریخی را در سطح وسیعی از طبقه نشان دهند، در آن هنگام، سناریو اجتماعی و سیاسی عوض خواهد شد. این همان چیزی است که سرمایه دارن را به هراس و میدارد و آنها، همه قدرت خود را برای منزوی کردن جز به جز ما خواهند کرد که کارگر را در مقابل کارگر قرار دهند. ما شاهد این ماجرا در اعتصاب‌های اداره پست و هواپیمائی بریتانیا قبل از کریسمس بودیم.

طبق معمول، اینجا هم اتحادیه بهترین دوست کارفرمایان بوده است. آنها فراخوان اعتصاب‌ها را ( حتی تحت سیستم رای گیری کارفرمایان) که از حمایت گسترده‌ای برخوردار بود لغو کرده و مرتباً با تعویق انداختن آن، کارفرمایان را بر مسلط شدن بر شرایط کمک کردند. دوباره این ماجرا در هواپیمائی بریتانیا اتفاق افتاد که علی رغم داشتن رای ۸۰% برای اعتصاب، اتحادیه آنها به تعویق انداخت و به جای آن خواستار گفتگوی بیشتر با مدیریت شد، در حالی که مدیریت هواپیمائی، خود را برای استفاده از نیروی اعتصاب شکن آماده می‌کند. اگر چه در یک جنگ تمام عیار طبقاتی، دستکش‌های قانونی بدست نخواهند بود، اما وجود اتحادیه‌هاییکه برای طرف مقابل انجام وظیفه می‌کند، کارگران را مات خواهند کرد. وقتی که کارگران منفعلانه منتظر دستوره‌های اتحادیه نشینند و خود اقدام به عمل طبقاتی خود کنند، ما آنوقت میتوانیم که کارگران تحملشان تمام شده است. به هر حال، تا زمانیکه هر بخشی از کارگران در هر کشوری مبارزه خود را بصورت فوری و صرفاً با کارفرمای خود میبندد، مبارزات، مبارزات، بصورت پراکنده خواهند ماند. مبارزات پراکنده طمعه آسانی برای سرمایه دارن میباشند که میتوانند به " حرص و از" این و یا آن بخش طبقه کارگر، بطور مبالغه آمیزی، در مورد پر کردن جیب هایشان و یا پاداش های کارگری داستان سرایی کنند و صفحه‌های روزنامه هایشان را پر کنند یا اینکه به کارگران بگویند که آنها زیر پای کمپانی " خود" و امنیت شغلی خودشان را خالی میکنند. در دوران رکود این تهدید کوچکی نیست.

راه حل، البته همبستگی است. نه تنها در همه صنف‌ها بلکه در سراسر مرزهای بین ال‌المللی. کارفرمایان ممکن است که قادر نباشند در نشست تغییرات جوی به توافق برسند اما کارگران میتوانند حامی و پشتیبان یکدیگر باشند. یک خبر دلگرم کننده اخیر در محل ساختمان ایستگاه برق ست هرپ در ایالت ناتینگام شایر بود که از نظر ماهیت شبیه مبارزه در پالایشگاه نفت لینزی بود با این تفاوت که اینجا کارگران خواستار " کار بریتانیائی برای کارگران بریتانیائی" نشدند بلکه خواستار همان نرخ دستمزد از پیمان کار اصلی برای کارگران ایتالیائی شدند. این به رسمیت شناختن این واقعیت مهم است که کارگران در همه جا برای سرمایه دارن صرفاً سرمایه متغیر هستند تا اینکه آنان به هر آنچه نشان از تفرقه دارد مقاومت نشان دهند. با این کار آنها خود را به جای طبقه‌ای برای استثمار شدن به طبقه‌ای برای خود تغییر میدهند.

در چند سال آینده، در همه جا، شاهد شدت یافتن حملات بیشتر سرمایه خواهیم بود. هم زمان با نشر این نوشته، کاهش عظیم در اشتغال، توسط دولت‌های محلی ( که در حال حاضر در اکثر مناطق کارفرمایان اصلی هستند) اعلام شده و گوشه‌ای از آنچه در آینده وقوع خواهد پیوست را به نمایش گذاشته اند. شهرداری بیرمنگام، در حال برنامه ریزی برای کاهش ۲۰۰۰ شغل برای امسال و برای هر سال در پنج سال آینده، می‌باشد. این بحران با ماست، حملات ادامه خواهد داشت، بیشتر به این حملات تن بدهیم آنها بیشتر خواهند شد. طبقه کارگر جهانی در آستانه ورود به یک آزمون تاریخی دیگرست.....

«بسوی انقلاب»

را بخوانید و در میان

مردم پخش کنید!

«بسوی انقلاب» هفته نامه سیاسی -

تبلیغاتی کارگران کمونیست

maktabema@maktabema.net

http://mag.cwiran.com/

تماس با ما:

آدرس اینترنتی:

# یونان - نظری بر یک تلاش و یک تجربه

## گرایش کمونیست انترناسیونالیستی ICT



این بحران بدهی یونان نیست که حوزه مالی یورو را به لرزه در آورده، علت اصلی، بحران بین المللی سوداگری لجام گسیخته ایست که با بحران سود آوری آغاز شده است. دلایل فنی بحران به کنار، که ما در جاهای دیگر به آن پرداخته ایم، چیزی که ما با آن روبرو هستیم، فروپاشی سرمایه داری انگلی و رسیدن آن به فاز نهایی بحران می باشد. سوداگری انگلی، وارونه جلوه دادن اسناد بودجه دولتی، ایده ارزش آفرینی از طریق ازدیاد سرمایه ساختگی، رجوع سیستماتیک به بدهی و پیگیری علمی جرم های مالی توسط مراکز عظیم سوداگرانه مالی، تماماً نشانگر آنست که تشدید تناقضات سرمایه داری جهانی، تا کجا آنرا به پیش برده است.

حقیقت اساسی اینست که به لطف مانور های سوداگران امثال گلدمن ساکس در تانی با آژانس های فاسد و کلاهبردار رتبه ارزیاب، ده ها میلیون کارگر بیکار شده و ده ها میلیون نفر دیگر به آنها خواهند پیوست. توسعه فوق العاده نیرو های مولده با توانایی تولید بیشتر در زمان کمتر و با هزینه کمتر، تحت رژیم سرمایه داری، باعث کاهش نرخ سود شده و بجای آنکه به ایجاد وقت آزاد اجتماعی و کاهش طول مدت و شدت کار منجر شود، دقیقا به عکس آن تبدیل شده است. به منظور محدود کردن بحران افت نرخ سود، سرمایه غالباً بطرف سوداگری مالی در اقتصاد واقعی گرایش پیدا میکند و به همراه آن به تشدید استثمار از طریق شدت بخشیدن به سرعت تولید و طول روز کار، دست میزند. در حالیکه نیروی های جوان بیکارند، به کارگران مسن تر فشار آورده میشود که در کار خود باقی بمانند. مصارف عمومی کاهش می یابند، شرایط قرار داد های کوتاه مدت بدتر میشوند و با کم کردن دستمزدها، فقر و بیکاری گسترش پیدا میکند.

حادثه یونان مثال بارزی از این فاز بحران سرمایه داری جهانیست. پیامد "کمک" مالی کشورهای اروپائی و صندوق بین المللی پول به مبلغ ۱۱۰ میلیارد یورو چنین است که دولت آتن باید به طرح ریاضت شدید اقتصادی تن دهد. طرح شامل پایان دادن به پرداخت ماه های سیزدهم و چهاردهم (لجانهاییکه وجود دارند) برای کارکنان دولتیست. این به معنی کاهش مستقیم ۳۰٪ دستمزد و ازدیاد بیسابقه مالیات بر مصرف کنندگان است. برای بانک مرکزی اروپا، نگرانی عمده، جلوگیری از سوداگری، روی یورو، برای حمایت از کشور های در معرض بیشترین خطر شکست، برای نگاه داشتن دائمی ارزش یورو و در نهایت انتشار اوراق بهادار برای جلوگیری از ریسک ورشکستگیست. اما در مورد نیروی کار بین المللی به غیر از ازدیاد ضرورت فداکاری های بیشتر برای احیای ماشین سرمایه داری، بگونه ای با پاک کردن بدهی هائی که توسط سرمایه داران فاسدو بی منطق بوجود آمده اند، نگرانی دیگری ندارد. با نادیده گرفتن زمینه واقعی بحران، "جناح چپ" جدید دولت، جناح راست قدیمی دولت کارامانیلس را، برای ایجاد بحران سرزنش میکند که میتوانست بر عکس باشد. با شرکت در بازی های سوداگری، برای بالا بردن مصنوعی بودجه دولتی، بدهی های ملی تا مرز فروپاشی رشد کرده و دولت جدید به رهبری پاپاندرو "سوسیالیست" وظیفه مجبور کردن کارگران به پرداخت تاوان بحران را، به عهده گرفته است.

کارگران به این بحران پاسخ داده و در حال پاسخ دادند. این اولین پاسخ بزرگ طبقاتی در اروپا، اتفاقی نیست. در جایی وقوع پیدا کرده که بحران بیشترین ضربه را زده است، خیابان ها، یکبار دیگر پر شده و درگیری با جوخه های پلیس اجتناب ناپذیر مینماید. خشم طبقه کارگر یونان، به اعتصابات و تظاهرات سازماندهی شده، که برای سالیان سال دیده نشده است، حیات تازه ای بخشیده است. هر چند صف آرائی نیرو های سیاسی حاضر در صحنه، تا آنجاییکه ما میدانیم، بهترین ممکن نیست، اما علائم خوبی به چشم میخورد. بعد از لرزش های کم و بیش خود جوش اولیه، اتحادیه های صنفی، کنترل تظاهرات و مبارزات ضد دولتی بر علیه سیاست های ریاضت اقتصادی را بدست گرفته اند. طبق معمول اتحادیه ها همان کاری را میکنند که همیشه انجام داده اند، سوار شدن بر امواج موجود و دادن بیانیه های کلی همچون "تاوان بحران نباید تنها توسط کارکنان دولتی بلکه توسط همه پرداخت شود" مالیات برای ثروتمندان"، "فراخوان برای مجازات و جریمه کردن بانک ها" فشار اقتصادی بحران و ریاضت برای رانت خواران". نه کلمه ای در مورد مبارزه واقعی طبقه کارگر و نه نقدی از سرمایه داری، صرفاً مطالبات دفاعی در چهار چوب نظام سرمایه داری ملی و بین المللی که خود در اصل باعث بوجود آمدن کل بحران بوده است. در این سطح، اتحادیه ها بصورت اجتناب ناپذیری خود را در کنار و همراه نیرو های سیاسی راست و افراطی میبایند. نیروهای راست، دولت چپ را از انتقاد های بیرحمانه خود محروم نکرده و بمحض اینکه خشم مردم در خیابان ها ریخته شد از فرصت استفاده کرده و خودشان را برای یکبار دیگر، دولت نظم و ثبات اجتماعی معرفی میکنند.

نیروی سیاسی دومی که در این تظاهرات خود را بسیج کرده است، حزب کمونیست یونانی، حزب اصلا استالینیستی که امروزه با نام به اصطلاح "دمکراتیک" کماکان در پارلمان حضور دارد، میباشد. همتراز و همراه با سایر احزاب سیاسی دیگر، در ادامه حیات سرمایه داری، بدون داشتن مشکلات نه چندان زیادی، شرکت میکند. در روز اول ماه مه با "اشغال" معبد آتن با شعار "مردم اروپا به پا خیزید" مورد توجه عام قرار گرفت. شعار خوبیست اما شاید بهتر میبود که شعار "کارگران اروپا با مبارزات پرولتاریا ی یونان متحد شوید" داده میشد. فراخوان برای مبارزه نباید به مطالبات رفمیستی برای آرام کردن اوضاع محدود شود، بلکه باید در راستای نیاز های ضد سرمایه داری که شرط پایه آئی و اساسی برای بسط مبارزه است، داده شود. اما، بهرحال، انتظار دیگری بغیر از این، از حزبی که فقط عنوان کمونیست را با خود به یکدک میکشد، همانند داشتن انتظار پیروزی خر در یک مسابقه اسب دونای با اسب های اصلی، میباشد. همانند اجناس پس مانده در انبار های اروپا و جاهای دیگر، انواع احزاب به اصطلاح کمونیستی، به پادو های منافع بورژوازی تبدیل شد اند که در این مورد بخصوص، نه برای سرنگونی آن که بر عکس، برای مشاوریه دادن در کاهش حملات بر نیروی کار به میدان آمده اند. در بهترین حالت، راجع به ملی کردن بانک ها و بخش های اصلی تولیدی، همانند همزاد های بیزار از -تروتسکیستی شان، به سخن پراکنی و حرافی مشغولند. در این تظاهرات آنارشویست ها نیز حضور قوی دارند که با "ایدالیسم" خود بعید به نظر میرسد که نقش مفیدی را در بسط منسجم مبارزه طبقاتی، بازی کنند.

تجربه فعلی یونان یک درس دیگری را نیز به ما میآموزد. بدون حضور فعال یک حزب انقلابی، چنین خشم و آمادگی برای مبارزه، مقدر است که به ضد خود تبدیل شود. حادثه آرژانتین نیز، صرفاً بعنوان آخرین نمونه از لیست طولانی آن، اینرا به ما آموخت. تاریخ مبارزه طبقاتی برای اوضاع و احوال این چنینی، بس غنیست. جائیکه، پاسخ نیروی کار جهانی به پیامد های ویرانگر بحران، قادر نیست که به یک استراتژی مناسب سیاسی دست پیدا کند، سیاستی که فقط یک حزب طبقاتی قادر به ارائه آن میباشد. ما همچنین نمیتوانیم از ایده جوانه زدن خودجوش حزب، در حین مبارزه و رویش "طبیعی" حزب سیاسی از مطالبات اقتصادی، که گویا در پشت آن پنهان مانده، طرفداری کنیم. در درگیری های مشابه، در برهوت سیاسی فعلی، تنها هدف قابل دسترسی، شکل گیری پیشروانیست که بتوانند با علل اصلی بحران، با مواضع ضد انقلابی به اصطلاح سازمان های چپ و با محدودیت های مبارزات مطالبات محوری، که به خاطر ماهیتشان در چهار چوب نظام باقی میمانند، به مبارزه برخیزند.

گرایش کمونیست انترناسیونالیستی

شازدهم مه ۲۰۱۰

(۱) منظور از ماه های ۱۲ و ۱۴ دریافت حقوق دو ماه تعطیلات میباشد - مترجم

# افغانستان - گورستان بلند پروازیه‌های امپریالیستی

## گرایش کمونیست انترناسیونالیستی ICT

در اواسط فوریه، ایالات متحده به همراه خدمه بریتانیایی خود، حمله به شهر مارجاه در استان هلمند افغانستان را آغاز کرد. این شهر و مناطق اطراف آن برای چندین سال در دست طالبان بوده است. این عملیات که از مدت‌ها پیش با ریختن اعلامیه‌ها در سطح شهر اعلام و تبلیغ شده بود، اولین حرکت بزرگ استراتژی جدید ایالات متحده و نیروهای ناتو تحت عنوان "هجوم" بود که پیرو دستور اوباما در دسامبر ۲۰۰۹، به اجر درآمد.

"هجوم" که در راستای آن ۳۰۰۰۰ نیروی امریکایی و ۵۰۰۰ نیروهای دیگر ناتو به افغانستان اعزام میشوند، تعداد کل نیروهای امریکا و ناتو را حدودا به ۱۰۰۰۰۰ و ۲۰۰۰۰ نفر افزایش خواهد داد که به مقدار قابل توجهی از تعداد سربازان روسی در اواخر سال ۱۹۸۰ بیشتر است (۱) این "هجوم" قرار است که با در نظر داشتن موارد ذیل به شورش پایان دهد: جدا کردن مردم از شورشیان تقویت ارتش و پلیس افغانستان پیشنهاد عفو برای جنگجویان طالبان در صورت تغییر جبهه تقویت دولت کابل

فعال کردن توسعه زیر ساخت‌های کشوری همزمان با دستور عملیات "هجوم"، اوباما اظهار داشت که اعزام نیروهای بیشتر، در واقع آماده سازی برای ترک نیروهای ایالات متحده امریکا که در ژوئیه سال ۲۰۱۱ آغاز خواهد شد، میباشد.

بدنبال اعلام عملیات "هجوم" کنفرانسی به میزبانی بریتانیا در لندن در اواخر ژانویه برگزار شد. بنظر میرسد که صلح و مذاکره با طالبان پیام متحدین از این کنفرانس بوده باشد. عربستان سعودی و پاکستان که در این کنفرانس حضور داشتند ماموریت آوردن طالبان به میز مذاکره شدند. در عین حال به رئیس جمهور افغانستان دستور داده شد که دولت خویش را از وجود افراد فاسد پاک کرده و برای تشکیل اجلاس بزرگ، با همه بزرگان قبیله، معروف به لویه "جرگه" برای تسهیل مذاکرات صلح، اقدام کند. همزمان، ناتو به آموزش ارتش و پلیس تا رساندن تعداد آن به ۲۰۰۰۰ نفر که آخر الامر کنترل آن را به دست دولت کابل خواهد سپرد، ادامه خواهد داد.

در عین حال عملیات ناتو ادامه یافته تا به طالبان ثابت کند که قادر به پیروزی نظامی نخواهند بود. واضح است که پیشنهاد امریکا و سر سپردگانش از اظهارات بلندپروازانه قبلی خود در مورد افغانستان به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. تمام حرافی‌ها در مورد دموکراسی و آزادی، حقوق بشر، آزادی زنان افغان، شکست دادن بنیاد گرایی اسلامی و غیره که بوش و بلر شدید از آن دم میزدند، به فراموشی سپرده شده است. حالا صحبت‌ها صرفا حول و حوش تشکیل دولت دست نشانده به همراهی بنیاد گرایان اسلامی با حمایت پولی ایالات متحده و ارتش کوچک که قادر به کنترل کشور باشد، میباشد.

جالب توجه است که این اهداف چگونه مشابه اهداف روسها هنگام ترک افغانستان در سال ۱۹۸۹ میباشد. هدف روسها نیز تشکیل یک دولت دست نشانده که بتواند با حمایت اقتصادی و نظامی محدود در قدرت بماند، بود.

در واقع آنها در انجام این کار موفق شدند. دولت نجیب الله تا زمانیکه پشتیبانی سوخت، سلاح و مشاوران روسی فراهم بود، کنترل دولت و باز نگاه داشتن راه‌های ارتباطی را در دست داشت، اما هزینه‌ها قابل ادامه دادن نبود. با فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی، این دولت نیز سقوط کرد. درک دلایلی که متحدین اهداف خود را کاهش داده اند، مشکل نیست. نیروهای مهاجم در افغانستان با رفتارهای متکبرانه خود نسبت به کشته شدگان غیر نظامی آنچنان منفور شده اند که خود به عامل اصلی برای جذب افراد به طالبان شده است. دولت افغانستان که متحدین از آن حمایت میکنند دولتیست بغایت فاسد. گزارش سازمان شفافیت بین المللی، دولت افغانستان را دومین دولت فاسد در دنیا معرفی کرده است. (۲) این دولتی است طبقه بندی شده از ائتلاف جنگ سالاران و قاچاقچیان مواد مخدر، همچنین به دنبال تقلب آشکار در انتخابات سال ۲۰۰۹ که کرزای را به کرسی ریاست جمهوری نشانند، دولتیست تا مشروع.

سال ۲۰۰۹ تا به حال، با کشته شدن ۵۲۰ نفر از سربازان، بدترین سال برای نیروهای مهاجم بوده است. حمایت و پشتیبانی در داخل کشورهای عضو ناتو، با داشتن هزینه‌های هنگفت، در حال فرو ریختن است. در همان حال آمار بیکاری در امریکا ۱۰ درصد و تعداد بیخانمان بین ۲/۳ تا ۳/۵ میلیون نفر (۳) و همه اینها همراه با هزینه‌های بی حد و حساب جنگ، در آخرین بودجه نظامی امریکا در سال ۲۰۱۰، برای جنگ در عراق و افغانستان ۱۲۰ میلیارد دلار هزینه در نظر گرفته شده است و هزینه "هجوم" مبلغ ۳۰ میلیارد دلار دیگر به این مبلغ اضافه میکند. سایر هزینه‌های پنهان نیز وجود دارند که توسط کنگره نظارت نمیشود. اگر چه دلایل واقعی که چرا امریکا و متحدینش این جنگ را آغاز کردند، همیشه پنهان نگاه داشته میشوند، اما بهرحال دلایل ذیل که برای مصرف داخلی گفته میشوند، بسیار مضحک مینمایند. (۴) افزون بر این، این دلایل همیشه در حال اصلاح بوده و نظر سنجی‌ها نشان میدهند که به طور عام کسی آنها را باور نمیکند.

اکثریت مردم در کشورهای عضو ناتو چیز زیادی در مورد جنگ افغانستان، نمیدانند. دولتهای هلند و کانادا از اعضای ناتو، تهدید به خروج نیروهای خود از افغانستان کرده اند، فرانسه و آلمان هم تمایل چندانی به متعهد کردن خود برای اعزام نیروهای بیشتر، نشان نمیدهند. ژنرال مک کریستال مسوول عملیات در افغانستان قبل از موافقت با اجرای "هجوم" شکست در جنگ با طالبان را اعلام کرده بود، آیا رویکرد جدید موفق خواهد شد؟

## افغانستان - تحت الحمایه ماندگار ایالات متحده امریکا؟

علی رغم تمامی حرافی‌ها، طرح جدید چیزی نیست جز طرح قدیم، صرفا نسخه کمتر بلندپروازانه آن. ایالات متحده کماکان، به همان صورتی که دولت بوش خواستار آن بود، هدف تشکیل یک دولت تحت الحمایت خود را، در سر میپروراند. کاهش اهداف، در اصل، به رسمیت شناختن محدودیت قدرت نظامی ایالات متحده و نیز نیاز رسیدن به هدف از طریق مذاکره همراه با استفاده از نیروی نظامیست. نقاط ضعف این طرح که بسیاری از مفسران بورژوازی نیز بدان اشاره کرده اند، اتکای آن به دولت کابل و جدا کردن شورشیان از مردم میباشد.

پیروزی امریکا بر طالبان در سال ۲۰۱۰ با حمایت از یک طرف درگیر در جنگ داخلی یعنی "ائتلاف شمال" که عمدتا از مردمان تاجیک تشکیل شده بود و بر علیه دولت طالبان که عمدتا پشتون بودند، بدست آمد. طالبان هرگز نتوانست حتی با حمایت عربستان سعودی و پاکستان بر تمامی افغانستان مسلط شود. دولت فعلی و از آن مهمتر ارتش، تماما از نیروهای دشمن سابق طالبان که قبل از تهاجم امریکا با آن در جنگ بودند، تشکیل شده است. ساختن ارتش و پلیس بناچار به معنی تقویت کنترل تاجیک بر این نیروهاست، وقتی همراه آن فساد و عدم مشروعیت دولت فعلی در نظر گرفته شود، جای تعجب نخواهد بود که پشتون‌ها حمایت امریکا از آنها را حمایت از گانگسترها تلقی کنند. افزون بر اینها، امریکا حیثه جنگ را به مناطق پشتون پاکستان گسترش داده و از این طریق پشتون‌ها را در دو طرف مرز از هم بیگانه ساخته است. وزیر دفاع ایالات متحده با یکی کردن طالبان و القاعده و دلالت ضمنی آن به مردم پشتون، جنگ را بشکل جنگ با مردم پشتون در آورده است. اقدامات امریکا برای اکثریت اهالی پشتون بعنوان زمینه سازی کشاندن تمام منطقه به جنگ میباشد تا پیش درآمد خروج نیروها. ۱۲ میلیون پشتون در افغانستان زندگی میکنند که بالغ بر ۴۲ درصد جمعیت آن را تشکیل میدهند و ۱۲ میلیون دیگر در پاکستان. در حال حاضر بنظر میرسد که اکثریت، از شورشیان حمایت میکنند و با افت و خیز مبارزه، شورشیان به غیر نظامیان و بر عکس تغییر شکل میدهند. بنابراین استراتژی ایالات متحده بر جدا کردن شورشیان از غیر نظامیان، بدون تغییرات اساسی در دیدگاه پشتون‌ها، خیلی دشوار خواهد بود. اعتبار امریکا افول کرده است، به غیر از کشته شدن هزاران غیر نظامی، بمباران بیرویه و بی مجابا، شکنجه زندانیان و ناپدید شدن آنها در سپاه‌های سازمان سیا در بلگرام و گوانتانامو و نقاط دیگر که هرگز از آنها خبری نمیشود به بخشی از دانش عمومی تبدیل شده است، این امر پیشنهاد عفو عمومی را صرفا به عنوان یک ترفند ارزان ارائه میدهد.

“هجوم” که قرار بود بر پایه موفقیت های آن در استان انبار عراق، به اجرا در آید، اما همانطوریکه از طرف روزنامه نگاران بورژوا نیز عنوان شده، شرایط در افغانستان کاملا متفاوت است. (۵) در عراق شورشیان سنی در جنگ داخلی از شبه نظامیان شیعه شکست خورده بودند و آمادگی پناه به ایالات متحده، برای حمایت در مقابل شیعیان را داشتند، اما این در مورد افغانستان صدق نمیکنند.

برعکس، شورشیان افغانی بنظر میرسد که در حال بهتر کردن موقعیت خود در برابر مهاجمین اند بعلاوه با اعلام اینکه “هجوم” پیش درآمد خروج نیروها در ۱۸ ماه آینده است، اوپاما نشان داده که توان یک جنگ طولانی را ندارد، پیامی که شورشیان و حامیان در یافته اند اینست که آنها تنها باید صبر کنند تا امریکا آنجا را ترک کند. بدون حمایت مردم پشتون امکان دستیابی به نوعی از حل و فصل، در آینده نزدیک محتمل بنظر نمیرسد. موضع فعلی طالبان که مذاکره تنها پس از خروج نیروهای مهاجم قابل برسیست، برای ایالات متحده قابل قبول نیست و دولت کابل به وضوح خواستار ترک نیروهای امریکایی نیست. کرزای در کنفرانس لندن اظهار داشت که بر خلاف پیشنهاد اوپاما، بجای ۱۸ ماه، ۱۵ سال برای آموزش پرسنل ارتش و پلیس به زمان نیاز است. از ایمیل هائیکه از سفیر امریکا، ایکنبری، زمان بررسی فرستادن نیروی بیشتر، به مطبوعات درز کرده، نشانگر مشکلات امریکا با دولت کرزای میباشد. یکی از این ایمیل های به بیرون درز یافته چنین میخوانیم:

رئیس جمهور کرزای شریک مناسبی برای ما نیست، او کماکان از مسولیت برای دفاع از کشور، مسائل حکومتی و توسعه شان خالی میکند، او و اطرافیانش نمیخواهند که نیروهای ما افغانستان را ترک کنند و صرفا خوشحال اند که ما بیشتر سرمایه گزاری کنیم. آنها فرض را بر این گذشته اند که برای یک جنگ بی پایان بر علیه تورپسم و داشتن پایگاههای نظامی در برابر قدرت های محلی، سرزمینشان را به تملک درآوریم. (۶)

آخرین جمله نشان میدهد که کرزای در مورد اهداف ایالات متحده کاملا درست فکر میکند و همین طور ارزیابی ایکنبری از کرزای به عنوان دست نشانده بی کفایت هم کاملا درست میباشد.

سخت گیری احتمالی طالبان، کنار گذاشتن جامعه پشتون، پایگاه طالبان، و بی کفایتی رژیم کابل برای انجام مقاصد ایالات متحده، بدین معناست که استراتژی ایالات متحده به احتمال یقین به شکست خواهد انجامید.

اگرچه امپریالیسم امریکا ممکن است که استراتژی خود را تغییر داده باشد، اما اهداف عینی منطقه ای، دقیقا همان هائیسست که در دوران بوش بود.

### اهداف ایالات متحده امریکا

اهداف منطقه ائی ایالات متحده امریکاو کنترل مناطق عمده تولید انرژی در جهان یعنی خاورمیانه و حوزه دریای خزر میباشد. این به معنای ایجاد رژیم های مطیع و حمایت از آنها و از بین بردن رژیم های مخالف با منافع امریکاست. همه اینها نیاز به داشتن نیرو و پایگاه های نظامیست که بتوان از آنجا در منطقه اقدام نظامی کرد. جنگ در افغانستان و عراق بخشی از اهداف منطقه ائی امریکا را تشکیل میدهد. افغانستان به عنوان دروازه ورود به منطقه پر ثروت گاز و نفت ترکمنستان و حوزه دریای خزر نگریده میشود.

همانطور که در نوشته های قبلی توضیح داده ایم (۷) خواست ایالات متحده برای بردن نفت این منطقه به اقیانوس هند از طریق خطوط لوله نفت در افغانستان و در نتیجه محروم کردن روسیه و چین از این منابع انرژیست. شکست طالبان در تضمین تشکیل یک دولت مطمئن و مهیا کردن شرایط برای برنامه های ایالات متحده در ساختن خطوط لوله نفت، باعث حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ شد. حملات ۱۱ سپتامبر بهانه این حمله را آماده کرد اما دلیل اصلی این حمله نبود.

سه تحول اخیر نشان میدهد که اهداف منطقه ائی ایالات متحده نه تنها با زمان بوش تغییری نکرده بلکه بطور جدی توسط رژیم اوپاما، علی رغم موعظه های او در باره “تغییر”، همچنان دنبال میشوند. اول، تشدید جنگ در افغانستان که استراتژی “هجوم” به وضوح نشانگر آنست. ایالات متحده در نظر دارد به هر طریقی یک رژیم دست نشانده در این کشور تشکیل داده و خود را برای مدت طولانی صاحب پایگاه نظامی در آن کند. این قدمیست در راه بدست آوردن گاز و نفت منطقه. دوم، گسترش جنگ به پاکستان که اوپاما آنرا بطور آشکاری به عنوان بخشی از جنگ افغانستان تعریف کرده است. در دوره اوپاما، حملات به خاک پاکستان توسط هوایما های بدون سرنشین افزایش یافته است. (۸) صدها نفر در این حملات جان خود را از دست داده اند، علاوه بر عملیات نظامی در جبهه های استان های مختلف، عملیات سری ایالات متحده در داخل پاکستان شدت یافته اند. حضور سربازان امریکایی در داخل پاکستان، در اوایل ماه فوریه هنگامیکه سه سرباز امریکایی با بمب های طلبان در شمال غرب استان مرزی کشته شدند، توجه عمومی را به خود جلب کرد. متعاقب آن، ایالات متحده پذیرفت که سربازان امریکایی نگهبانان مرزی را آموزش میداده اند. این ظاهرا بخشی از جنگ مخفی ایالات متحده است که بودجه آن در ارقام منتشر شده کمک به پاکستان دیده نمیشود. آموزش نیروهای مرزی بخشی از برنامه کمک ۴۰۰ میلیون دلاریست که قبلا محرمانه تلقی می شده است. (۹)

علاوه بر اینها، ایالات متحده به طور مستقیم درگیر ارائه مشاوره و تسلیحات برای ارتش پاکستان شده است. در سال ۲۰۰۹، ایالات متحده مبلغ ۳ میلیارد دلار به ارتش پاکستان کمک کرد، و گزارش شده که رابرت گیتس وزیر دفاع در طول سفر ماه ژانویه پیشنهاد ۱۲ هوایمائی بدون سرنشین برای استفاده بر علیه نیروهای طلبان را به ارتش پاکستان داده است. سوم، تشدید عملیات در خلیج فارس بر علیه ایران، ایالات متحده در حال حاضر بطور مستقیم در امور یمن دخالت میکند. نیروهای ویژه آن در این کشور در حال فعالیت اند و هوایمائی بدون سرنشین آن به کشتن مظنونان در شمال مشغولند. کنگره امریکا مبلغ ۱۲۱ میلیون دلار را برای سر پا نگهداشتن رژیم مغفور و آموزش ارتش یمن تصویب کرده است. (۱۰)

در ماه فوریه به عنوان بخشی از مجموعه اقدامات علیه ایران، ایالات متحده نیروهای دریایی قادر به انهدام موشک ها را به خلیج فارس اعزام کرد و اعلام کرد که دفاع موشکی در کشور های کویت، امارات متحده عربی، قطر و بحرین نصب خواهند شد. افزون بر اینها، میلیاردها دلار تسلیحات به کشورهای حاشیه خلیج فروخته شده است. به عنوان مثال امارات حالا صاحب ۸۰ فروند جنگنده اف ۱۶ است که ژنرال پتراوس با رجز خوانی اعلام کرد که قادر است تمامی نیروی هوایی ایران را منهدم کند. اینگونه اقدامات به وضوح برای خنثی کردن هر گونه ضدحمله ایران، متعاقب حمله به تاسیسات هسته ای آن، طراحی شده اند. این صرفا دلالت بر این دارد که حمله مستقیم به ایران و آمادگی برای آن دوباره در حال برسیست. رژیم ایران کماکان مورد قبول ایالات متحده نیست و امریکا به نوعی قصد تغییر آنرا دارد. اغلب پرسیده میشود که چرا امریکا یگانه ابر قدرت موجود، در حالیکه دشمنانش از طرف قدرت های بزرگ حمایت نمیشوند، هنوز قادر به دستیابی اهداف خود نیست؟

### مبارزه پنهان امپریالیستی

زمانیکه روسها تلاش میکردند که یک حکومت دست نشانده در افغانستان تشکیل دهند، مقاومت اسلامی به سرعت و آشکارا مسلح و مورد حمایت امریکا قرار گرفت. این تصویر آینه وار از جنگ ویتنام بود. تحولات این دو جنگ، نمایانگر عمومی از الگوی مبارزه ملی بود که پس از جنگ جهانی دوم تا فروپاشی بلوک شوروی ادامه داشت. این جنگها از طرف کمونیسم چپ بمناب جنگ های درون امپریالیستی ارزیابی شدند، حتی اگر قدرت های عمده امپریالیستی خود مستقیما در جنگ نبودند، اما از آنجائیکه حکومت های دست نشانده شان را حمایت میکردند بنابراین جنگ های عاملین امپریالیستی را آفریده بودند. یکی از دلایلی که ایالات متحده هراسی از فرو رفتن در باتلاق عراق و افغانستان را به خود راه نمیداد این بود که فکر میکرد که دوره تاریخی جدیدی که با فروپاشی امپریالیسم روسیه آغاز شده بود، دیگر الگوی جنگ های قبلی نمیتواند تکرار شود.

آنها استدلال میکردند که هیچ نیروی دیگری، جرات پشتیبانی آشکار از نیروهای مخالف امریکا را نخواهد کرد و بنابراین رسیدن به اهدافشان نسبتا راحت خواهد بود. اگر چه درست است که هیچ قدرتی جرات پشتیبانی مستقیم دشمنان امریکا را نکرده، بهرحال رقبای ایالات متحده توانسته اند راه هایی را پیدا کنند که به برنامه های آن صدمه زده و بطور غیر مستقیم از دشمنان امریکا حمایت کنند. در این جنگها بعدهای نهانی و امپریالیستی وجود دارند که آنها را در زمره جنگ های درون امپریالیستی قرار میدهد.

در جنگ افغانستان، حامی اصلی طالبان بخشی از ارتش پاکستان، سرویس اطلاعاتی یا همان ای سی ای میباشد. (۱۱) این گروه منافع پاکستان را در راستای منافع امریکا نمیبیند. آنها احساس میکنند که از امریکا رودستی خورده و قربانی منافع گسترده تر آن قرار گرفته اند. آنها علی الخصوص از حمایت امریکا از هند و دخالت هند در افغانستان و آموزش نیروهای نظامی افغانستان بتوسط هند، ناراضی اند، آنها اتحاد با متحد قدیمی خود چین را بیشتر به نفع پاکستان میدانند.

بنابراین پاکستان در یک موقعیت کلاسیک، اما خطرناک، به معنی قرا دادن یک قدرت امپریالیست در مقابل قدرت امپریالیستی دیگر قرار گرفته است. در این بازی، طالبان حکم یک مهره را برای پاکستان دارد.

در این صحنه تئاتر، هم چین و هم روسیه دقیقا از اهداف امریکا برای حذف آنها از منابع انرژی آسیای مرکزی و خاورمیانه آگاهند و بدین خاطر “سازمان

همکاری های شانگهای" را برای مقابله با نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی، تشکیل داده اند. آنها از اینکه آمریکا در باتلاق عراق و افغانستان گیر کند خوشحال اند. در این فرصت آنها به ساختن خطوط لوله برای انتقال گاز و نفت کاسپین به شمال و شرق، مشغولند. بنابراین، جنگ افغانستان یک جنگ درون امپریالیستیست.

همین داستان در خاورمیانه هم صدق میکند، جاییکه روسیه و چین از مناطقی که تحت سلطه امریکا است، حذف شده اند و آمریکا تلاش میکند که دسترسی آنها را به این مناطق مسدود کند. چین و روسیه به طرف ایران جذب شده اند جاییکه، به ضرر آمریکا، فدراسیون های عظیم نفت و گاز با ایران منعقد شده است. تلاش آمریکا برای تغییر رژیم ایران از طریق تحریم و یا از طریق حمله مستقیم، بخاطر حمایت های دیپلماتیک چین و روسیه از ایران، با موانع فزاینده روبرو شده است. روسیه همچنان به راه اندازی پروژه های هسته ای غیر نظامی ایران کمک میکند و چین برای ساختن لوله گاز برای حمل گاز ایران به شرق از طریق پاکستان، در حال مذاکره است. تمام اینها، تلاش های آمریکا برای منزوی کردن ایران را تضعیف کرده است. (۱۲)

بنابراین درگیری ها در خلیج نیز دارای ابعاد درون امپریالیستیست.

### فصل خونین دیگری در غارت گری امپریالیستی

تشدید جنگ توسط اوپاما، فصل خونین دیگری را در مبارزه برای کنترل منابع انرژی آسیای مرکزی گشوده است. "هجوم" به جنگ پایان نخواهد داد، بر عکس به ویرانی و از دست دادن جانهای بیشتری منجر خواهد شد. طنز دادن جایزه "صلح" نوبل به اوپاما، هنگامیکه او به گسترش جنگ در افغانستان دست میزد نشانگر تبااهی جامعه بورژوازیست. (۱۲). در سخنرانی پذیرفتن جایزه، او دوباره به همان پاره همیشگی امپریالیستی، که از طلوع جامعه طبقاتی گفته شده، "جنگ راه برای صلح" است را تکرار کرد. اگر چه او به گسترش جنگ دامن زده، اما او استدلال کرد که به صلح و تسلیم دشمن منجر خواهد شد.

اوپاما چهره جدید امپریالیسم آمریکا است که دقیقا همان اهداف بوش را دنبال میکند. هیچ کسی از این امر نباید بهت زده شود از آنجائیکه اهداف امپریالیسم آمریکا از نیاز های سرمایه داری آمریکا، علی الخصوص از رقابتی و سودآور بودن آن، تعیین میشود. این نیاز ها را زیر ساخت های سرمایه داری آمریکا بوجود میآورد، نیازهاییکه روبنای سیاسی صرفا میتوانند انعکاس آن باشد. سیاستمداران در جایگاهی که فرا داده شده اند، تنها میتوانند این نیاز ها را بیان کنند و تفاوت ماهوی و اساسی بین سیاستمداران بورژوازی وجود ندارد و تفاوت ها صرفا آرایشی اند.

در حالیکه جویز صلح اعطا و سخنها زیبا گفته میشوند، نیروی تخریبی مهیب امپریالیستی که سرمایه داری تخم آنرا پراکنده، با انهدام و کشتار در همه کشور ها، آثار شوم و مخرب خود را به جا میگذارد و مثل همیشه خواهان فداکاری ها و قربانیان بیشتریست.

### شکست طبلی انقلابی

همانطور که در سطور بالا نشان دادیم جنگ افغانستان یک جنگ درون امپریالیستیست. تنها پاسخ لازم بر علیه جنگهای درون امپریالیستی، اتخاذ سیاست های شکست طلبی انقلابیست. این بدان معناست که فرا خوان کمونیستها به کارگران باید بر اساس:

مخالفت با جنگ بر اساس منافع طبقاتی

عدم حمایت از هیچ یک از طرفین درگیری

ادامه مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی خودی

همدردی با مبارزات طبقه کارگر در جبهه مقابل

جهت گیری این سیاست ها، تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی و سرنگونی بورژوازیست. این همان سیاستیست که بلشویک ها در جنگ جهانی اول اتخاذ کردند که قدم های تعیین کننده، برای انقلاب اکتبر بود.

بخش عمده ی آنچه معمولا "چپ" نامیده میشود از دشمنان امپریالیسم آمریکا حمایت میکنند، آنها استدلال میکنند که امپریالیسم اصلی، قبل از آنکه آنها برای منافع طبقاتی خود مبارزه کنند، باید شکست خورده باشد. بنابراین منافع کارگران باید تابع منافع بورژوازی و ملیت باشد.

پشتیبانی و حمایت "چپ" از گروه هایی نظیر "حماس" در غزه "حزب الله" در لبنان و "طالبان" در افغانستان، تنها بدین دلیل است که آنها با امپریالیسم اصلی مبارزه میکنند. ماهیت بغایت ارتجاعی این گروه ها برای آنها مسئله واقعی نیست. مسئله اصلی اینست که این گروه ها دست نشانده

امپریالیسم بوده و "چپ" با حمایت از آنها سیاست های ماهیتا بورژوازی خود را آشکار میکند. حمایت آنها نشانگر حمایت از قدرت امپریالیستیست که با امپریالیسم آمریکا مخالفت میورزد و در نتیجه حمایت از ادامه جنگ امپریالیستیست. تلفات یک قدرت امپریالیستی به معنای تقویت و استفاده بردن

قدرت امپریالیستی رقیب میباشد که هر دو مواضع محکم و پایداری را برای ادامه سرمایه داری و بر علیه منافع طبقه کارگر دارند.

اگر چه ما میدانیم که جنگ در افغانستان و عراق در مقایسه با جنگ تمام عیار امپریالیستی، جنگ های جزئی بشمار میروند و چشم انداز تبدیل این جنگ ها به جنگ داخلی بسیار کم است، به هر حال هنوز هم ضروریست که کمونیستها مخالفت با این جنگ ها را از موضع منافع طبقاتی و در جهت این

بین بردن جامعه سرمایه داری ادامه دهند. جنگ امپریالیستی نتیجه مستقیم سیستم تولید سرمایه داریست و تنها با سرنگونی مناسبات تولیدی سرمایه داری میتواند خاتمه یابد. اقدامات کارگران برای منافع طبقاتی خود، علی الخصوص زمانیکه این اقدامات نقشه های جنگی بورژوازی را مختل

میکند، نطفه هائی هستند که میتوانند به مخالفت واقعی طبقاتی بر علیه جنگ امپریالیستی و ساخت فرم بالاتری از جامعه منجر شود.

(۱) (روسها در اوج جنگ ۱۲۰۰۰۰ سرباز در افغانستان داشتند.

(۲)مراجعه کنید به گزارش سازمان شفافیت بین المللی بتاريخ هفدهم اکتبر ۲۰۰۹

(۳)این احتمالا از ارقام واقعی کمتر است رجوع کنید به [pbs.org/now/shows/526/homeless-facts.html](http://pbs.org/now/shows/526/homeless-facts.html)

(۴)به ما گفته میشود که جنگ برای شکست القاعده، نشان دادن دموکراسی، امن نگاه داشتن خیابانهای نیویورک و لندن، آزاد کردن زنان افغان و

شکست بنیاد گرایی اسلامی و غیره..... است.

(۱) (رجوع کنید به روزنامه ایندپندنت مقاله پاتریک کوکبرن تحت عنوان "هجوم آمریکا صرفا جنگ را طولانی خواهد کرد" بتاريخ پنجم دسامبر ۲۰۱۰

(۶)نقل قول شده در گاردین بتاريخ ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰. ایکنیری با "هجوم" مخالفت کرد و این اخبار به بیرون درز داده شد که به دیدگاه های او وزنه بخشد.

(۷)ر ک ب چشم اندازهای انقلابی شماره ۵۰، "بازی بزرگ در آسیای مرکزی، امپریالیسم آمریکا ریسک هایش را افزایش میدهد".

(۸)در یک روز، دوم ژانویه ۲۰۱۰، هواپیماهای بدون سرنشین، در شمال استان وزیرستان پاکستان، با استفاده از ۱۷ موشک مناطقی را مورد هدف

حملات خود قرار دادند. ایندپندنت دوم فوریه ۲۰۱۰

این حملات نشان دهنده ترور "دشمنان مشکوک" بدون طی مراحل قانونیست. اینها فرار است که بخشی از "ارزش" های ما، ارزش هائیکه مدام به ما گفته میشود که برای آنها در حال جنگ هستیم. آنها صد ها نفر را فقط بخاطر اینکه اتفاقی جایی بودند که آمریکایی ها فکر میکردند مضمونانشان آنجا باشند، میکشند.

(۹)ر ک ب ایندپندنت بتاريخ چهارم فوریه ۲۰۱۰

(۱۰)ر ک ب پرس تی وی [presstv.ir/id=3510203](http://presstv.ir/id=3510203)

(۱۱)خیلی جالب بود که در کنفرانس لندن از پاکستانی ها خواسته شده بود که طالبان را به میز مذاکره بیاورند. این قبول روشن این مساله است که پاکستان نگاهیان دروازه ورود به طالبان است.

(۱۲)این موضوع در جزئیات بیشتر در چشم اندازهای انقلابی شماره ۵۰، "بازی بزرگ در آسیای مرکزی، امپریالیسم آمریکا ریسک هایش را افزایش

میدهد" شرح داده شده است.

(۱۳)ر ک ب [leftcom.org](http://leftcom.org)

**پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر**



## دیکتاتوری پرولتاریا

ماکسمیلیان روبل، منبع: لوموند  
ترجمه از ما

گو اینکه انتقاد نویسندگان بر این مبنی که "حذف ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا از طرف حزب کمونیست فرانسه برابر با حذف ضرورت دوران گذار است" مورد تأیید ماست، اما، اینکه "تنها طبقه کارگر حق دارد که تصمیم به حذف آن بگیرد، مورد پذیرش ما نیست. همانطور که در بخشی از این مقاله آمده، ضرورت دوران گذار و دیکتاتوری پرولتاریا اصلی علمی است که با تصمیم "یک حزب" و یا حتی با تصمیم "طبقه کارگر" اعتبار خود را از دست نمیدهد. - بسوی انقلاب

در مباحثات اخیر پیرامون "ترک" دیکتاتوری پرولتاریا از سوی حزب کمونیست فرانسه (PCF) مسئله اساسی که توجه ما را به دلیل اهمیت فوق العاده اش به خود جلب کرده روشن کردن مفهوم و ماهیت تصمیمی است که به نظر می رسد از آن چشم پوشی شده است: بطور روشن و دقیق این حزب است که حق تصمیم گیری در خصوص اینکه آیا پرولتاریا دیکتاتوری اش را اعمال کند و یا نه، به خود اختصاص داده است. این حزب کمونیست فرانسه و یا دقیق تر بگوییم شخص دبیر اول حزب است که در همگامی با ایدئولوگ های خود، به نیابت از توده های زن و مرد کارگر و طبقه، با چرخش قلمی موافقت کرده اند تا دوره ای از تکامل جامعه را که مارکس "مرحله انتقالی" و در عین حال اساسی، ضروری و گریز ناپذیرش خوانده بود، "حذف" کنند. چنان اساسی که نمی توان بنا به مصالح تاکتیکی مرتبط با استراتژی سیاسی اخیر، که در برنامه مشترک *programme commun* آمده است قبول و یا رد آن کرد. حزب کمونیست فرانسه محتاطانه از پاسخ به این سوال اساسی که آیا حق دارد به مثابه نماینده خودخوانده و به نیابت از کارگران در خصوص این موضوع اساسی تصمیم گیری کند، طفره رفت. این همواره حزب بوده است که از طریق وساطت رهبران اش از جانب کارگران تصمیم گرفته است. این حزب است که در مورد ماهیت و شکل فعالیت هایی که طبقه باید انجام دهد، تصمیم گرفته است. هیچ تضمینی وجود ندارد ترک دیکتاتوری پرولتاریا از سوی حزب کمونیست به دیکتاتوری پرولتاریا که تنها نوع دیکتاتوری است که PCF توان اعمال آن را دارد، منجر نشود. [ طرفه اینکه رهبران حزب، در برخورد با نمایندگان بورژوازی میزان خاکساری خود را نسبت به آنها نشان داده اند].

مفهوم "دیکتاتوری پرولتاریا" جزءلاینفک تئوری توسعه ای است که مارکس از وجه تولید کاپیتالیستی و جامعه بورژوازی، کشف، آشکار و به عنوان "قانون طبیعی" بیان کرده است. انگلس بر این تئوری به عنوان یکی از دو کشف بزرگ علمی رفیق اش تأکید کرده است. کشف دیگر مفهوم ماتریالیستی تاریخ است که او آن را با کشفیات داروین مقایسه کرده است: "درست همانگونه که داروین قانون تکامل طبیعت ارگانیک را کشف کرد، مارکس نیز قانون تکامل جامعه انسانی را کشف نمود..." منطق سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا را باید در چشم انداز جوامع کاملاً توسعه یافته صنعتی دید که صحنه درگیری بین اقلیت ناچیزی از طبقه مالک با قدرت بی حد و حصر و اکثریت مطلق، طبقه کارگر، که از نظر اجتماعی و اقتصادی محروم اند ولی از نظر سیاسی و آگاهی طبقاتی رسیده و بالغ اند و آماده اعمال سلطه خود از طریق "فتح دموکراسی" با استفاده از حق رای همگانی اند. پس از کسب قدرت [ در صورت عدم برهم زدن قاعده بازی و پذیرفتن نتایج ] پرولتاریا تنها زمانی از زور استفاده خواهد کرد که طبقه مالک بورژوا بخواهد برای حفظ امتیازات ویژه و دارایی های خود به زور متوسل شود. با اعلام دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه "سلب مالکیت کننده از سلب مالکیت کنندگان" و یا "سلب مالکیت از عده ناچیز بهره کش از سوی توده های وسیع مردم" سرمایه نقش خود را از دست خواهد داد.

گرچه در مسیر تکامل جهانی نژاد انسانی، قوانین و گرایشات توسعه اقتصادی سرمایه داری، تا درجه ای معین بر اساس "ضروریات آهنگ" عمل می کند، کشورهای پیشرفته صنعتی "آیین تمام نمای آینده کشورهای کمتر توسعه یافته و عقب مانده" هستند. مارکس با نقل قول یکی از منتقدین روسی کاپیتال، بی درنگ و به روشنی بر دترمینیسم قطعی تئوری اجتماعی اش تأکید می کند. طبق نظر آن منتقد، تئوری اجتماعی مارکس "در عین حال، هم ضرورت نظم کنونی امور و هم ضرورت غلبه نظم نوین بر نظم کهنه را ثابت می کند؛ این امر، چه انسان آن را بپذیرد و یا نپذیرد و چه از آن آگاه باشد و یا نسبت به آن نا آگاه باشد تغییری در اصل موضوع نمی دهد."

مارکس خود به همان اندازه نسبت به یافته اش مطمئن است:

"و حتا زمانی که جامعه به مسیر صحیح کشف قوانین طبیعی روند تکاملی اش آگاه شود... ضرورتها و موانع ایجاد شده در نتیجه ی مرحله آتی رشد طبیعی، نمی تواند با خیزهای بلند شجاعانه و تصویب قوانین قانونی حذف و رد شود. اما درد زایمان می تواند کوتاهتر و کمتر شود." در مورد یک جامعه آگاه و فرهیخته ای که بخواهد قانون جاذبه نیوتن و یا قوانین مندل در خصوص هیبریداسیون و وراثت گیاهان را حذف و رد کند و چنین تصمیمی را یا ادعای "ماهیت دگماتیک" این قوانین، مشروعیت ببخشد چه می توان گفت؟ بدون اینکه کوچکترین تلاشی برای رد علمی آنها انجام دهند و صرفاً به روی دادن تغییرات عمیق در نحوه تفکر متفکرین اشاره نمایند. چنین جمع "علمی" ای بزودی مضحکه ی دست دیگران خواهد شد. این امر در خصوص کسانی که خود را مارکسیست و کمونیست می نامند صادق است. اینان که بی وقفه خود را مسلح به علم می دانند چگونه به رد هسته مرکزی یک یافته علمی بدون استدلال علمی دست می زنند؟ آیا اینان وجود اکثریت قاطعی به نام طبقه کارگر را هم منکر هستند؟ ایدئولوگها و رهبران احزاب اینچنینی علیرغم اینکه خود را پیرو و هواخواه "سوسیالیسم علمی" می نامند تنها استدلالی که می کنند این است که توسعه همه جانبه جوامع سرمایه داری ضرورت اعمال دیکتاتوری پرولتاریا را از دستور کار خارج کرده است؟! در واقع اینها مشروعیت قوانینی را زیر سوال می برند که مارکس آنها را هسته اصلی سوسیالیسم علمی اش محسوب می کرد.

در واقع دانستن این موضوع که کنار گذاشتن دیکتاتوری پرولتاریا به دلیل اعتقاد به دموکراسی بر اساس تاکتیک انتخابات آزاد و یا ملاحظات دیگر انجام گرفته یا نه، اهمیت چندانی ندارد. اساساً این "ترک موضع" از این جهت مهم است که مسئولین اتخاذ چنین سیاستی در حزب کمونیست فرانسه عنصر اصلی و طبقه مربوطه را که اصلاً تصمیم گیری در این مورد به عهده اوست از متن مباحثات حذف کرده اند: پرولتاریا که "وظیفه تاریخی اش" اعمال دیکتاتوری و رها سازی جامعه از بردگی نوین پول و دولت است. این معنایی است که ما از عبارت دیکتاتوری پرولتاریا در علم مارکسی متوجه می شویم، معنایی که عقل سلیم توده های غیر مارکسیست هم با آن همخوانی و توافق دارد. از آنجا که دیکتاتوری پرولتاریا مربوط به استعمار شوندهگان - در نتیجه اکثریت قریب به اتفاق انسانها - می شود، هیچ تصمیمی از سوی هیچ حزب و گروهی که، عملاً در روند تولید اجتماعی نقشی ندارند، نمی تواند اهمیت علمی و اخلاقی اصلی که تکامل اجتماعی و رهایی انقلابی بردگان کارمزدی امروزی بدان وابسته است را به زیر سوال ببرد. زیرا طبق گفته مانیفست کمونیست جنبش طبقه کارگر "جنبش اکثریت قاطع به نفع اکثریت قاطع مردم" است. به این ترتیب می توان گفت دیکتاتوری پرولتاریا حاکمیت اکثریت قاطع مردم به نفع اکثریت قاطع مردم یا همان خودگردانی شورایی پرولتاریا است. بطور خلاصه انتظار می رود پرولتاریا به انتظارات تاریخی مبنی بر واقعیت بخشیدن به دموکراسی کامل و حداکثری در برابر دموکراسی ناقص بورژوازی و حاکمیت واقعی مردم بر سرنوشته خود جامه عمل بپوشاند. دموکراسی اعمال شده از سوی بورژوازی در حقیقت دیکتاتوری طبقه دارا - که علیرغم اقلیت محض بودن، کنترل سرمایه و قدرت سیاسی را در اختیار دارند- بر ضد اکثریت قاطع مردم فاقد سرمایه و قدرت سیاسی است. با توجه به این دلایل چگونه می توان عمل حزبی را که چپ و راست به مارکس و کمونیسم متوسل می شود، در کنار گذاشتن مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا، که راست یا دروغ وعده دموکراسی حداکثری و کامل را می دهد، توجیه کرد؟

لنین قبل از اکتبر سال ۱۹۱۷ شکلی از دولت خودگردان را برای کارگران و دهقانان روسیه در نظر داشت. به دنبال کسب قدرت سیاسی بتدریج حزب به سوی مفهومی پیش رفت که "دیکتاتوری حزب"؛ "دیکتاتوری گروهی از اعضای بلند پایه حزب" و متعاقباً "اراده یک فرد" جایگزین آن گردید. به این ترتیب خواست وی در اختیار کسانی قرار گرفت که به پیشبرد همه چیز می اندیشیدند الا سوسیالیسم... دیکتاتوری حزب نه در اندیشه امحای پرولتاریای "شوروی" بلکه در پی خلق آن بود و در نتیجه نظامی آفرید که در آن بهره کشی از طریق کارمزدی و تسلط انسان بر انسان امکان پذیر شد. رهبران بعدی حزب کمونیست در مکتب مارکس آموزش ندیده بودند. به این ترتیب نظامی که با آرمانهای رهایی کارگران بنیان نهاده شده بود بتدریج به جهنم توده ها تبدیل شد.

قصد دیکتاتوری پرولتاریا کوتاهتر کردن و کاستن از درد زایمان جامعه نهایی انسانی است. واقعیت این است که اتفاقات رخ داده در روسیه و چین دستاویزی برای مخالفت با اصل مسئله که اصولاً ربطی به نظامهای فوق ندارد شده است. پیچیدگی عصر ما هم در این جاست. آیا کنار گذاشتن دیکتاتوری پرولتاریا خود به خود بیانگر این مسئله نیست که هنوز طبقه کارگر به آن درجه از آگاهی طبقاتی در سطح جهانی نرسیده است که خود راساً دیکتاتوری اش را اعمال کند؟

## آیا راهی برای خروج از بحران وجود دارد؟ قسمت اول :

ارسال شده توسط ICC در 21:25 Wed, 2010-06-23  
ترجمه از سارا- م

از اوت سال ۲۰۰۷، با سقوط وام های رهنی تحت عنوان 'ساب پرایم' دور جدیدی از تشنجات را تجربه میکنیم که به کل سرمایه داری جهانی آسیب میرساند. اخبار نگران کننده یکی پس از دیگری منتشر میگرددند: تورم بسرعت افزایش می یابد، (در ایالات متحده سال ۲۰۰۷ در مقایسه با سال ۱۹۹۰ بعنوان بدترین سال شناخته شده است)، بیکاری دوباره افزایش می یابد، بانکها میلیارد ها دلار ضرر و زیان را اعلام میکنند، شاخص های رشد برای سال ۲۰۰۸ بطور مداوم مرور شده و کاهش یافته است... این اطلاعات منفی بطور مشخص در زندگی روزانه کارگران در اشکال تراژدی آن، نظیر از دست دادن شغل هایشان، بیرون راندن کارگران از خانه هایشان، ترجمه میشود زیرا که وام مسکن را آنها نمیتوانند باز پرداخت کنند، در محل کار خود بارها و بارها تحت فشار و تهدید واقع شده اند، مقرری و حقوق بازنشستگی آنها ارزش خود را از دست میدهند و از روزگار پیری آنها درد و رنج و بدبختی بیشتر میسازند... میلیونها انسان گمنام که احساسات، نگرانی ها و ترس هایشان سوزه روزنامه نگاری نشده اند، بیشترین آسیب را متحمل شده اند.

### ما در کدام مرحله از تکامل تاریخی سرمایه داری هستیم؟

شخصیت ها و مؤسساتی که بعنوان 'کارشناس' مطرح میشوند در مورد این فوران جدید بحران به ما چه میگویند؟ آنها در تمام اشکال و رنگها وجود دارند: پیامبرانی هستند که سقوط آخرازمانی در تقاطع بعدی را پیش بینی میکنند؛ خوشبینانی هستند که میگویند همه چیز به دلیل گمانه زنی وجود دارد، ولی این اقتصاد واقعی است که بدرستی عمل میکند... اما رایج ترین توضیح این است که با یک "بحران ادواری" روبرو هستیم همانند بحرانهایی که سرمایه داری در طول تاریخش تجربه کرده است. در نتیجه، آنها به ما توصیه میکنند آرام بمانید، کمتران را خم کنید تا وقتیکه طوفان کاملاً فرو نشیند و دوران رونق و پیشرفت فرا رسد...

این "توضیح" مانند یک عکس زرد شده است، که این عکس کپی و به تصویری از قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تبدیل میشود، اما دیگر قابل انطباق با واقعیات شرایط سرمایه داری در بخش بزرگی از قرن بیستم و قرن کنونی نیست.

قرن نوزدهم دوره گسترش و رشد سرمایه داری بود، که خودش را مانند یک لکه روغن در سراسر جهان پخش میکند. اما بصورت دوره ای توسط بحران متزلزل می گردد، همانطوریکه **مانیفست کمونیست** شرح میدهد: "در بحران های تجاری نه تنها بخش بزرگی از محصولات تولید شده بلکه همچنین از نیروهای مولده تازه ایجاد شده نیز مرتباً نابود میشوند. در بحران یک بیماری اجتماعی شیوع می یابد، که در دوره های پیشین پوچ بنظر میرسید- بیماری همه گیر بنام اضافه تولید. ناگهان جامعه خود را بطور موقت در یک شرایط بربریت فرومیبرد؛ یک قحطی، تخریب کلی جنگ، بنظر میرسند که تمامی هست و نیست جامعه را قطع کرده اند؛ صنعت، تجارت نابود شده است، و چرا؟ زیرا آنها بیش از حد دارای تمدن، ثروت، بیش از حد صاحب صنعت و بیش از حد مالک تجارت هستند."

اینکه جامعه سرمایه داری مرتباً دوره های منظم سقوط را تجربه میکند دو علت اصلی داشته که در حال حاضر نیز وجود دارند. در درجه اول تمایل به تولید بیشتر همانطوریکه مانیفست توصیف میکند- که گرسنگی، بیکاری و فقر فلاکت را به همراه می آورد، نه اینکه کمبود کالا موجب انسنت (همانگونه که در اشکال جوامع پیشین موجود بود)، اما دلیل مخالفت با آن، زیرا که مزاد تولید وجود دارد (!) چون بیش از حد صنعت وجود دارد، بیش از حد تجارت و بیش از حد مواد خام! در درجه دوم به دلیل اینکه سرمایه داری با روش هرج و مرج کار میکند و با رقابت شدید که یکی را در برابر دیگری قرار می دهد. که این رقابت موجب جانسپینی لحظات هرج و مرج غیر قابل کنترل میشود چون زمینه های جدیدی برای غلبه بر کار مزدی و تولید تجاری وجود داشتند. آن لحظات اجتناب ناپذیر بوسیله گسترش جدید تولید که روبرو سرمایه داری را هر چه بیشتر و عمیقتر وسعت بخشید فرا رسید. بویژه در کشورهای اروپای مرکزی و شمال آمریکا. در آن دوره لحظات بحران مانند ضربان یک قلب سالم بودند و سالهای رکود جای خود را به مرحله نویی از شکوفائی اقتصادی واگذار کرد. اما حتی در آن زمان هم مارکس متوجه شد در دوره بحران چیزی فراتر از یک چرخه ساده همیشه ای است که هر بار می بایست به رفاه بیشتر بی انجامد. مارکس تاثیر تضادهای عمیقی را دید که باعث تضعیف ریشه ای نظام سرمایه داری گشته و سقوطش را به همراه خواهد آورد. در آغاز قرن بیستم سرمایه داری به نقطه اوج خود می رسد و خود را در سراسر سیاره زمین گسترش داده است، بخش وسیعی از جهان تحت نظام کار مزدی و مبادلات تجاری زندگی میکند. به این ترتیب دوره زوال نظام سرمایه داری آغاز میگردد؛ منشاء این فرو پاشی، همانند سیستم های اقتصادی دیگر، تضاد رو به رشد میان تکامل نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است. برای سرمایه داری، که توسعه و تکاملش توسط تسخیر بازارهای خارجی تعیین میشود، بطور واقعی بدین معنی که جنگ جهانی اول نخستین نشانه و مظهر انحطاط نظام سرمایه داری می باشد. پایان فتح استعماری و اقتصادی جهان توسط سرمایه داری متروپل، کشورهای مذکور را جهت به چالش کشیدن بازارهای خویش به نزاع با یکدیگر سوق داد. از آن پس سرمایه داری وارد مرحله جدیدی از تاریخ خود میشود، که در سال ۱۹۱۹ توسط کمونیست بین المللی بعنوان "دوره جنگ ها و انقلابات" (۱) توضیح داده میشود. ویژگی های مهم و اساسی این دوره از یک طرف آغاز جنگهای امپریالیستی پمناهی بیان مبارزه برای مرگ و زندگی است که دول مختلف سرمایه داری درون خود ایجاد میکنند که حوزه های نفوذ خود را با هزینه دیگران توسعه و گسترش دهند، از مبارزه برای کنترل بازار جهانی که همچنان کاهش می یابد و دیگر امکان فروش کافی را با وجود رقبای بیشمار به او نمی دهد؛ از طرف دیگر گرایش تقریباً مزمین اضافه تولید بطوری که بحرانهای اقتصادی و فاجعه ها همچنان افزایش می یابند، عبارت دیگر: آنچه که ویژگی تقریبی قرن ۲۰ و ۲۱ بنشمار میروند گرایش به اضافه تولید است که در قرن نوزدهم موقتاً و براحتی توانست امکان عبور یابد. این تولید اضافی بود که مزمین شده و به این ترتیب تمام اقتصاد جهانی را تقریباً به یک خط دائمی در بی ثباتی و تخریب می کشاند. از طرف دیگر رقابت - ویژگی مادرزادی (ذاتی) سرمایه داری - شدید میشود و چون این (رقابت) با یک بازار جهانی که همواره تمایل به اشباع دارد تصفیه حساب کرده است، ویژگی خود را بعنوان مشوق گسترش از دست میدهد و تنها برای اینکه شخصیت منفی و مخرب خود را در مقابل هرج و مرج و درگیری بتواند حفظ کند وجود دارد. جنگ جهانی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ و رکود بزرگ سال ۱۹۲۹ دو واقعه از چشمگیرترین نمونه های دوره جدید هستند. اولی باعث مرگ بیش از بیست میلیون انسان گردید، درد و رنج و محنت وصف ناپذیری را بوجود آورد و به چندین نسل آسیب های اخلاقی و روحی روانی تحمیل کرد. دومی با سقوط وحشیانه و بیشمارانه نرخ بیکاری ۳۰٪ - ۲۰٪ و فقر وحشتناک توده های کارگر کشورهای 'ثروتمند' نامیده شده تحت تاثیر قرار داد، ایالات متحده پیشاپیش آن. وضعیت جدید اقتصادی سرمایه داری امپریالیستی تغییرات قابل توجهی در حوزه سیاسی با خود همراه آورد. به منظور حصول اطمینان از انسجام جامعه ای که تمایل مزمین به تولید بیش از حد داشته و تحت تاثیر درگیری های خشونت آمیز امپریالیستی قرار گرفته است، دولت به آخرین دژ سیستم، بگونه ای عظیم و در همه جنبه های زندگی اجتماعی و بخصوص در حساس ترین آن: یعنی اقتصاد، جنگ و مبارزه طبقاتی متوسل شد. همه کشورهای توجیه خود را به سمت سرمایه داری دولتی متمرکز کردند که این پدیده خود را به دو شکل نشان میدهد: چیزی که به دروغ "سوسیالیستی" خوانده میشود (که به معنای یک اقتصاد کاملاً دولتی است) و چیزی که لیبرال نام دارد، بر اساس ترکیب آشکار کمتر یا بیشتر از سرمایه داری خصوصی کلاسیک و بورکراسی دولتی است.

این طرح مختصر و کلی از ویژگی های کلی تاریخ کنونی سرمایه داری به ما کمک می کند تا بحران کنونی را درک کنیم و با متدی اندیشمندانه آنرا تجزیه و تحلیل کنیم، به دور از جنجال آفرینی و کوتاه نظری مصیبت بار و به همان اندازه و به ویژه دور از خوشبینی عامفریبانه از بحران ادواری (۲).

### بحران چهل ساله

بعد از جنگ جهانی دوم سرمایه داری موفق میشود، در این فاصله در کشورهای متروپل، یک دوره نسبتاً طولانی از رونق اقتصادی را تجربه کند. هدف این مقاله در وحله نخست تجزیه و تحلیل علل آن نیست (۳)، اما آنچه مسلم است، اینست که این مرحله از سال ۱۹۶۷ به مرحله پایان خود میرسد (برخلاف آنچه که دولتها، اتحادیه ها، نظریه پردازان اقتصادی و حتی برخی از شبه - مارکسیستها' ادعا کردند، آنها اصرار داشتند که سرمایه داری بطور قطع بحران هایش را پشت سر گذاشته بود). اول کاهش ارزش یوند استرلینگ وجود داشت، سپس بحران دلار در سال ۱۹۷۱ و پس از آن اولین 'بحران نفت' در سال ۱۹۷۳ بوقوع پیوست. در رکود اقتصادی سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۴ مرحله جدیدی آغاز میشود که در آن تشنجات افزایش می یابند. به اختصار و سریع متذکر میشویم: بحران تورم ۱۹۷۹ که عمدتاً کشورهای صنعتی را تحت تاثیر قرار داد، بحران بدهی سال ۱۹۸۲، سقوط بازار سهام وال استریت

سال ۱۹۸۷ با رکود اقتصادی متعاقب آن از سال ۱۹۸۹، رکود اقتصادی جدیدی در ۱۹۹۲-۱۹۹۳ که تمام ارزشهای اروپایی را دچار مشکل میسازد، بحران 'برها' و 'اژدهای' آسیایی سال ۱۹۹۷ و بحران اقتصادی جدید '۲۰۰۱-۲۰۰۰'. آیا میتوان این مجموعه از تشنجات را با خشونت تمام و با استفاده از 'بحران ادواری توضیح داد؟ نه، هزار باره! بیماری علاج ناپذیر سرمایه داری کمیابی چشمگیر بازارهای ثروتمند است، مشکلی که هرگز وجودش متوقف نشده است و در طول قرن بیستم همچنان شدت می یابد که به شیوه ای قدرتمند دوباره از سال ۱۹۶۷ ظهور کرد. اما برخلاف سال ۱۹۲۹ امروز سرمایه داری با شرایطی که به مکانیزم دخالت دولتها بزرگ مربوط است تصفیه حساب میکند، در حالی که این دولت ها بحران را همراهی میکنند تا از یک سقوط غیر قابل جلوگیری بعمل آورند. مهمترین ابزار دولت برای رام کردن اسب سرکش بحران که او را روی زمین می کشد و لگد مال میکند، جهت تلاش در نرم کردن او، به عقب راندنش، جهت اجتناب از بیشترین عواقب فاجعه بار- حداقل در کشورهای مرکزی چیست؟ تجربه به ما نشان میدهد که این ابزار بطور سیستماتیک توسط به اعتبار بانکی می باشد. با کمک بار بدهی هائی، که طی چندین سال به یک چاه بدون انتها تبدیل شده است، دولت های سرمایه داری بازارهای مصنوعی ایجاد کرده اند که کم و بیش فرصت بازار بابی برای رشد تولید بیش از حد را فراهم میکند. در طی چهل سال اقتصاد جهانی موفق شده است با توسل به افزایش حجم بدهی از یک سقوط فلج کننده جلوگیری بعمل آورد. بدهی برای سرمایه داری مانند هروئین است برای یک معتاد به مواد مخدر. مواد مخدر بدهی، با تکیه بر بازوی نمونه دولتی چه از نوع "لیبرال" و چه از نوع "سوسیالیست" تضمین میکند که نظام سرمایه داری باقی بماند. با استفاده از مواد مخدر بدهی به لحظاتی سرشار از رضایت میرسد که در آن تصور میکند در بهترین جهان ممکن زندگی میکند (۴)، اما بطور فزاینده در دوره های معکوس آن ظاهر میشود، دوره های تشنج و بحران، نظیر بحرانی که ما از تابستان ۲۰۰۷ تجربه میکنیم. هر چه میزان مصرف مواد مخدر افزایش یابد تاثیر آن در فرد معتاد نیز کمتر و کمتر میشود. در نتیجه فرد معتاد به مواد مخدر بیشتری نیاز دارد تا بتواند انگیزه تدریجاً ضعیف شده اش را دریافت کند. این چیزی است که امروز برای نظام سرمایه داری اتفاق می افتد! بعد از چهل سال تزریقات 'مخدر اعتبار بانکی' در بدنی مملو از آثار تزریقات متعدد، اقتصاد جهان سرمایه داری همچنان مشکلات بزرگتری دارد که بدان پاسخ دهد تا به دوره جدیدی از رضایت دست یابد.

این چیزی است که در این لحظه اتفاق افتاده است. در ماه اوت ۲۰۰۷ به ما گفته شد که همه چیز با کمک وام هایی که بانک مرکزی به ارگانهای مالی ارائه داد دوباره همه چیز به وضعیت عادی درآمد از آن پس مبلغ ۵۰۰ میلیارد یورو (نه کمتر) در عرض سه ماه بدون کمترین تاثیر قابل لمس تزریق شده است. بی نتیجه بودن این گونه اقدامات سرانجام ایجاد وحشت کرد و در ژانویه ۲۰۰۸ با سقوط بازارهای سهام در سراسر جهان آغاز شد. به منظور کنترل خونریزی در ایالات متحده دولت و مخالفین با هم، دست در دست فدرال رزرو (بانک مرکزی) در ۱۷ ژانویه اعلام کردند که یک 'معجون سحرآمیز' وجود دارد که در آن به هر خانواده یک چک ۸۰۰ دلاری میدهد. اما چنین اقدامی، که در سال ۱۹۹۱ خیلی موثر بود، در روز دوشنبه ۲۱ ژانویه باعث سقوط جدید بازارهای سهام در سطح جهان گردید، به همان نسبت که سقوط ۱۹۸۷ بد بود. اما در ۲۲ ژانویه - زمانیکه ما در حال نگارش این مقاله بودیم- بازارهای سهام جهانی ورشکست میشوند که این یک سقوط جدید است به استثنای وال استریت. علت موفقیت این تشنجات، با وجود تلاش های عظیم اعتباری که توسط دولتها مرکزی ارائه داده شدند چیست؟ در جائیکه آنها هر آنچه که در اختیار داشتند بکار گرفتند: دادن وام به بانکها بین ماههای اوت ونوامبر پایین آوردن نرخ بهره بانکی، هدایای مالیاتی، بانکهایی که توسط دولتها بشکل گسترده بعنوان طعمه استفاده میشوند تا به شرکتها و خانواده ها شرایطی تحمیل کنند که خود را بناچار شامل القاء ماریجی بدهی سازند، آنها در وضعیت بسیار بدی قرار دارند، یکی پس از دیگری، دچار ورشکستگی میشوند برای شروع بزرگترین آنها (نظیر سیتی گروپ)، شکست غول آسای خود را اعلام میکند. ما از پدیده ای که وضعیت را میتواند بدتر سازد صحبت میکنیم: تعدادی از اعضای متخصص شرکت بیمه که به بانکها 'پول بدهی های مشکوکشان' مربوط به اعتبارات بدون پشتوانه را باز پرداخت می کنند، بنظر میرسد انجام اینکار برایشان بسیار دشوار است. اما هنوز یک مشکل دیگر وجود دارد خیلی نگران کننده تر از خساراتی است که سونامی (tsunami) به اقتصاد جهانی وارد می آورد؛ و آن بیداری مجدد تورم است. در طول سالهای ۱۹۷۰ درآمدهای متوسط تحت تاثیر تورم ضربات سنگینی متحمل شده است، و این تورم در حال حاضر با قدرت هر چه تمامتر دوباره باز میگردد. در حقیقت نقطه های کور وام های اعتباری و اقدامات قانونی سرمایه داری دولتی، تورم را از بین نبرده است، بلکه فقط آنرا به تعویق انداخته است. هم اکنون در سراسر جهان بیم آن میرود که تورم افزایش یابد و وام های غول آسای بانک های مرکزی، هدایای مالیاتی یا نرخ های بهره، تنها به ادامه چرخه موتور بدون افزایش تولید بی - انجامد. وحشت عمومی این است که اقتصاد جهانی به مرحله ای تحت عنوان 'رکود تورمی' برسد، به عبارت دیگر، ترکیب خطرناکی از رکود و تورم، چیزی که برای طبقه کارگر و اکثریت جامعه، یک سرا شیبی جدید در بیکار سازی معنی میدهد، در فقر و فلاکتی که به افزایش بسیار سریع قیمت کلیه کالاهای اساسی تعلق دارد. به آن وضعیت اسفبار بعنوان مثال دو میلیون خانوار آمریکایی اضافه میشود که دیگر بدهی هایشان را نمیتوانند پرداخت کنند. همانند مواد مخدر توسل نا امیدانه بسوی وام و اعتبارات کم کم پایه ها و میانی اقتصاد را نابود میسازد، آنها را ضعیف تر میکند و موجب فروپاشی سیستم گردیده و فرایند انحلال را شدیدتر میکند. ما میتوانیم از این تجزیه و تحلیل مختصر از وضعیت ماههای اخیر دریابیم که ما در حال حاضر در بدترین و طولانی ترین تشنج سرمایه داری قرار داریم که از چهل سال اخیر استنتاج شده است. تجزیه و تحلیل از چهار ماه گذشته، مورد فوق را تأیید میکند، نه به تأیید 'کارشناسان' چرا که آنها فراتر از بینی خود را نمی بینند، بلکه با توجه به اوضاع چهل سال گذشته میباشد. در بخش دوم این مقاله بیشتر وارد جزئیات خواهیم شد ما در آنجا نشان خواهیم داد که بورژوازی تا چه اندازه و به چه شیوه وحشیانه ای پیامدهای بحران را به دوش کارگران منتقل میسازد و ما نهایتاً تلاش خواهیم کرد به سوال نخست: آیا راهی برای خروج از بحران وجود دارد؟ پاسخ دهیم.

### زیر نویس ها:

- ۱- هفدهمین کنگره جریان کمونیست بین المللی، ۲۰۰۷ قطعنامه و نتایج آن در مورد وضعیت بین المللی، که در نشریه Revue بین المللی به زبانهای انگلیسی، فرانسوی، و اسپانیایی چاپ و منتشر شده است.
- ۲- در مبارزات انتخاباتی که ما اینروزها در اسپانیا شاهد آن هستیم (انتخابات پارلمانی در آوریل ۲۰۰۸)، رقباي مخالف به رقابت با یکدیگر می پردازند: هر کدام با استفاده از روشی مختص بخود در این بازی شرکت میکنند، حزب دست راستی Partido Popular پرچم دفاع از فاجعه را به اهتزاز در می آورد، سوسیالیست های (PSOE) (به نوبه خود تکرار میکنند 'آرام باشید چیزی برای گفتن وجود ندارد' هیچ خبری نیست. هر دو دروغ میگویند و امکان دارد نه این و نه آن بدانند چه فرجامی در انتظارشان میباشد.
- ۳- به بالا رجوع کنید، قطعنامه در مورد اوضاع بین المللی
- ۴- آن احساس رضایت توسط همه مدافعان نظام سرمایه داری، نه فقط توسط سیاستمداران، روسا (کارفرمایان)، اتحادیه ها، بلکه همچنین آنچه که موسوم "به سازندگان افکار" رسانه ها است. بر جنبه های مثبت تاکید و زیر آنها خط کشیده میشود و نقاط منفی دسته کم گرفته شده و یا به کناری رانده میشود، که البته به گسترش احساس رضایت منجر میگردد.
- ۵- به منظور فرم دادن به ایده اش: طبق IESE مبلغ ۸۹ میلیارد یورو در طی بیست روز در اسپانیا. تخمین زده میشود که تبادلات بین المللی که طبق بیشترین ارقام خوشبینانه مبادلات بین المللی برای ماه ژانویه ۱۰٪ بود.

### توضیح:

در شماره گذشته مطلبی از مارکس با عنوان "بی اعتنایی به سیاست" منتشر کردیم. گویا رفیقی که این مطلب را برای ما ارسال داشته

فراموش کرده بود که نام مترجم را ذکر کند. رفقای ما نیز بدون توجه به این موضوع آن را منتشر کردند. اما چند روز پیش نامه ای از رفقای "آذرخش"

دریافت کردیم که همراه با انتقاد به این سهل انگاری، نام مترجم زحمتکش این مطاب را برایشان ارسال داشتند. در اینجا توضیح می دهیم که مترجم این

بسیوی انقلاب

اثر رفیق سهراب شهابنگ و ویراستارش رفیق بهروز فرهیخته می باشند. از زحمات ایشان سپاسگذاریم.

## سرمایه داری: یک قصه عشق

رفیق فقید جری گروین - جریان کمونیست بین الملل  
ترجمه از: سارا - م

فیلم جدید مایکل مور، "سرمایه داری یک قصه عشق" که در اواخر سپتامبر برای اولین بار به روی پرده سینما رفت، یک فیلم با مضمون جدل ضد امپریالیستی تبلیغ شده بود.

این فیلم حاوی برخی از صحنه های تکانه‌دهنده ای است از وضعیت مشقت‌بار کارگرانی، که با تعطیل شدن کارخانه ها و پس دادن بدهی به بانکها مواجه هستند. همچنین تصاویری از تحسن کارگران شیکاگو در دسامبر سال گذشته وجود دارد، هنگامیکه کارگران صحبت میکنند. آنچه را که ما در انترناسیونالیسم نوشتیم تأیید میکند، از جمله: که کارگران نمی خواهند شغل خود را از دست بدهند، آنها میخواهند برای حفظ شغلشان مبارزه کنند. این اتحادیه ها و سیاستمداران بودند که اصرار بر این داشتند کارگران باید چیزی که قانوناً حق شان بود را دریافت کنند. یعنی مبلغ ۶۰۰۰ دلار برای هر کارگر جهت پرداخت هزینه تعطیلات و اخراج. اسقف شیکاگو برای دیدار از کارگران آمد و به آنها گفت که خودش فرزند یک پولاد گر است و "درک" کرد که مبارزه آنان درست بود. سپس او آنها را دعا کرد و در دهان آنها نان مخصوص کلیسای کاتولیک گذاشت. تصاویر بسیار تکانه‌دهنده ای از دیگر کارگران که بطور فردی یا با خانواده هایشان با آوردن مواد غذایی با آنها اعلام همبستگی میکنند. همچنین تصاویر جالبی از یک گروه ۲۰-۳۰ نفری از جامعه میامی که اعلام کردند دستور اخراج از درجه اعتبار ساقط شده است، و به بازگشت اخراجی ها به خانه های خود کمک کردند. بدنال آن مردی از طرف بانک به اخراجی های بازگشته به خانه هایشان میگوید که آنها غیر قانونی به خانه های شان بازگشته اند، سپس ۹ ماشین پلیس برای بردن کارگران اخراجی و خانواده هایشان می آیند. کارگران تلاش کردند تا با سر و صدای زیاد توام با جر و بحث موجب ترک مامورین از محل شوند. در ادامه مردی که از طرف بانک آمده بود به اتفاق ماموران پلیس محل را ترک میکنند، کارگران به همراه خانواده های شان در خانه باقی می مانند. در زیر نویس پایان فیلم میخوانیم که خانواده ها اجازه دارند در خانه های خود ادمه زندگی دهند.

فیلم مملو از صحنه های استاندارد مایکل مور است، صحنه های عجیب و غریب مثل صحنه های مسخره ای نظیر تلاش برای ملاقات با رئیس کارخانه جنرال موتور، تلاش او برای بازداشت و دستگیری شورای مدیران ای کی جی و همه کسانی که در بازار بورس نیویورک هستند توسط شهروندان، و یا با نصب نوار چسب زرد "صحنه جرم" در اطراف نوار بورس اوراق بها دار- و یا تلاش برای استفاده از یک کامیون زرهی که با آن وارد بانک مرکزی شده، با این پیام که مایکل مور می آید ده میلیون دلار پول بودجه را ببرد. مشکل بزرگ مایکل مور دیدگاه سیاسی او میباشد. حمله او به سرمایه داری یک حمله تحریک آمیز است و نه یک حمله جدی و قابل توجه، بنظر میرسد که او تصمیم گرفته است همه اتهامات هیستریک جناح راست علیه سوسیالیسم اوپاما را دیگرگون سازد. بحران اعتبارات مالی بین المللی سال ۲۰۰۸ به سیاست رسمی ریگان نسبت داده شده که در سالهای ۱۹۸۰ آغاز و تا سالهای ریاست جمهوری بوش پدر، کلینتون و بوش پسر ادامه داشت. از تصاحب واقعی دولت ایالات متحده توسط گلدمن ساکس با خط مشی فشرده توسط شرکت خود از هزینه مالیات دهندگان و رقبا بهره برده است. به عبارت دیگر بحران اقتصادی مشکل بزرگ سرمایه داری جهانی نیست، بلکه از حرص و ولع، چند چهره از نخبگان سیاسی تجاری ناشی میشود.

درست است که مور میگوید سرمایه داری بد است، حتی چند تن از کشیش های کاتولیک در مصاحبه هایی با مایکل مور اعلام میدارند که حضرت عیسی علیه سرمایه داری بوده است، ولی در واقع مخالفت او با سرمایه داری تنها با یک سرمایه داری آشفته است. او تصاویری از تظاهرات چند نفر از گروه های نظیر جواب ائتلاف که در برابر خرید بدهی های شرکت ها، وام مسکن در مقابل تخلیه هستند، او این حرکت را بعنوان جنبش ضد سرمایه داری در ایالات متحده معرفی میکند.

او نمیداند با اوپاما چگونه رفتار کند. از طرفی او میبیند که چگونه اوپاما وال استریت را با بنیادهای آن به لرزه درمی آورد وقتی که او خواهان تغییر است. و تأکید میکند چگونه آنها از نظر مالی در پاسخ به مبارزات انتخاباتی اش او را کمک کرده اند. او با تقبیح همه مشاوران اقتصادی اوپاما ادعا میکند که همه همدستان گلدمن ساکس هستند، ولی او همچنان عاشق اوپاما است.

از نقطه نظر مایکل مور "دمکراسی جایگزین سرمایه داری است. برنی ساندرز، سناتور مستقل، از ورمونت در مصاحبه ای با مور میگوید، که او طرفدار "سوسیالیسم دمکراتیک" است. چیزی که او بعنوان دولت طرح میکند، دولتی است، که منافع طبقه کارگر و طبقه متوسط را نمایندگی و از حقوق آنها دفاع میکند. مایکل مور تصاویری تاریخی که از دولت فرانکلین دلانو روزولت از سخنرانی اتحادیه در سال ۱۹۴۴، حدود یکماه پیش از مرگ او، در جایتیکه فرانکلین روزولت خواستار این است که پس از جنگ، برای دومین بار اعلامیه حقوق برای امریکای هایی که طرفدار سوسیالیسم و یا نابودی سرمایه داری نیستند، اما طرفدار دولت رفاه از نوع سرمایه داری میباشند بنویسد.

- حق برخورداری از یک شغل مفید و پرداخت در صنعت، مغازها، مزارع و معادن کشور
- حق کسب درآمد کافی برای غذای مناسب، لباس و فراهم کردن وسایل تفریحی و سرگرم کنند
- حق کشاورزان به کشت و فروش محصولات کشاورزی که بتواند نیازهای خود و خانواده اش را تامین کند
- حق تجارت برای هر تاجر بزرگ و کوچک در شرایطی آزاد از رقابت نا عادلانه و سلطه انحصارات در تجارت داخل و خارج کشور
- حق داشتن مسکن مناسب برای هر خانواده
- حق برخورداری کمکهای مناسب پزشکی و فرصت برای دستیابی حفظ سلامتی
- حق برخورداری از حمایت کافی و مناسب از نظر اقتصادی، از کار افتادگی، بیماری، تصادف یا بیکاری

حق برخورداری از یک آموزش و پرورش خوب

مایکل مور شکایت میکند که فرانکلین روزولت فوت کرد پیش از اینکه بتواند جامعه زیبا و بزرگ را در ایالات متحده امریکا ایجاد کند. اما میگوید که در دوره پس از جنگ در ایالات متحده، مردم فرانکلین روزولت به اروپا و ژاپن فرستاده شده اند، که در باسازی کشورهای ایتالیا، آلمان و ژاپن و دیگر کشورهای اروپا شرکت کنند. هدف از شرکت در جامعه سرمایه داری اروپا این است که ایدال های روز ولت را در مورد جامعه عملی سازند. همانطوریکه وی در Sicko عمل کرد، ایده آل مورد نظر مایکل مور سرمایه داری دولتی نوع اروپائی را بهترین میدانند، با هدف پرداخت اجتماعی عالی برای همه امریکایی ها. ضد سرمایه داری بودن مایکل مور هرگز دولت سرمایه داری را نابود نخواهد کرد، و نخواهد گذاشت طبقه کارگر ابزار تولید را در کنترل خود داشته باشد، بجای آن میخواهد امریکا مانند جوامع فرانسه، آلمان، ژاپن و یا نروژ اداره شود که در واقع تمامی آنها جوامع سرمایه داری هستند که در آن طبقه کارگر برای دفاع از منافع خود در برابر استثمار باید مبارزه کند. مایکل مور در پایان فیلم از همه میخواهد برای رسیدن به چنین جامعه ای با یک نسخه شناخته شده بین المللی به مبارزه او بپیوندند. این بیشتر شبیه یکی از آوازهای Bobby Darin بنام Mack the knife است و نه یک آهنگ انقلابی.

Jerry Grevin

۲۰۰۹.۲۰۰۹

۲۰۱۰ آوریل

«بسوی انقلاب» را بخوانید و در میان مردم پخش کنید!